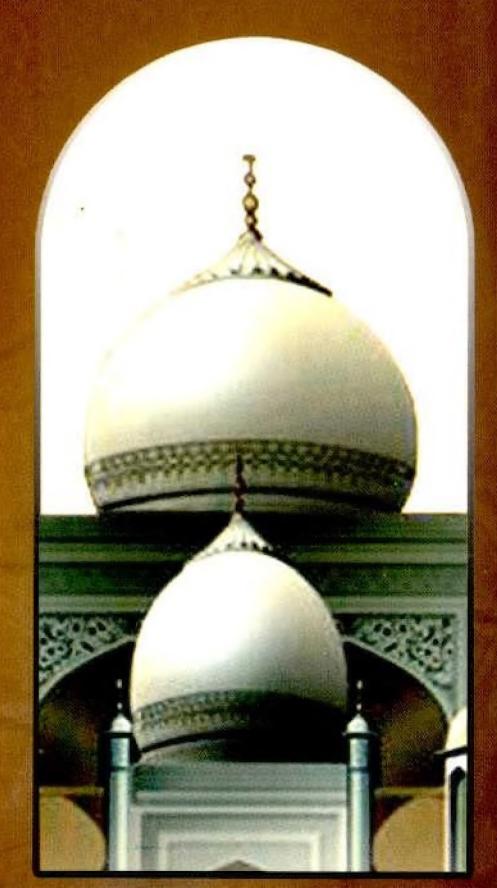
دَرَنِ لِظَامَى مِن عَلَمْ صَوْفَ مُنْعَاقِ الْكِئْ بُنْيادَى رَسَالَهُ مَنْ كَوْمُنْ عَرِيدِ وَرِيدِ مِنْ فَنْ لِفِلْ كَا دَرِجْرَ عَاصَلَ جُهِ مِنْ وَمُنْ عَرِيدِ وَرِيدِ مِنْ فَنْ لِفِلْ كَا دَرِجْرَ عَاصَلَ جُهِ





دَرِنِ نِظامی میں علم صَرِف مُنعلق ایک بُنیادی رسّالہ حن کو کنت عربیہ دَرسیرین خشہ اقع ل کا دَرجْہ عَاصل ہے

طبعة عديرة مصحة ملونة



اسم الكتاب : مِثَرَالُ الْمُنْفَعَيْنَ

عدد الصفحات عدد

السعر : 35 روبية

الطبعة الأولى : ٢٣١١هـ/ ١١٠٠٠ء

اسم الناشر : مَكْتَالِّلْبُشْكِعَ

جمعية شودهري محمد على الخيرية (مسجّلة)

Z-3، اوورسيز بنكلوز، جلستان جوهر، كراتشي. باكستان

الهاتف : +92-21-34541739, +92-21-37740738 :

الفاكس : 92-21-34023113 :

الموقع على الإنترنت: www.maktaba-tul-bushra.com.pk

www.ibnabbasaisha.edu.pk

al-bushra@cyber.net.pk : البريد الإلكتروني

يطلب من : مكتبة البشرى، كراتشي. باكستان 2196170-321-92+

مكتبة الحرمين، اردو بازار، لاهور. 4399313-321+92

المصباح، ١٦ – اردو بازار، لاهور. ١٦-42-7124656,7223210

بك ليند، ستى پلازه كالج رود، راولپندى.5773341,5557926+92-51-5773341,5557926+

دار الإخلاص، نزد قصه خواني بازار، پشاور. 2567539-91-92+

مكتبة رشيدية، سركي رود، كوئته. 7825484-333-92+

وأيضًا يوجد عند جميع المكتبات المشهورة

فهرست مضامين

عقم	موضوع	صفحه	موضوع
۲١	امر بانون ثقیله و خفیفه		ميزان الصرف
77	بحث نہی، قاعدہ بنائے نہی		مقدمه
۲۳	نهی بانون ثقیله و خفیفه	٥	فعل ماضی
70	اسم فاعل ومفعول، قاعدہ بنائے اسم فاعل	٦	مستقبل وحال
77	اسم ظرف واسم آله، قاعده بنائے اسم ظرف	٧	فعل ماضی معروف و مجہول
۲٧	اسم آله واسم تفضيل، قاعده بنائے اسم آله	٨	ماضی منفی معروف
	منشعب	٩	فوائد نافعه، ماضی قریب و بعید
	مقدمه	١.	فعل مضارع، علاماتِ مضارع
79	بحث ثلاثی ورباعی	11	فعل مضارع معروف ومجہول
٣.	ثلاثی مجر د، مطرد باب اول		مضارع منفی معروف
	مطرد باب دوم وسوم		مضارع منفی بـــ"لن"
	مطرد باب چهارم		مضارع منفی بـــ"لم"
٣٤	مطرد باب پنجم		بحث لام تا كيد بانون تا كيد
40	شاذ باب اول		ون ثقیلیه ونون خفیفه
	شاذ باب دوم		بحث امر، قاعدہ بنائے امر
٣٧	شاذ باب سوم	۲.	مر معروف ومجهول

موضوع	صفحد	موضوع	مقح
ثلاثی مزید فیه، غیر ملحق بر باعی	77	باب افعنلال وافعللال	٤٩
باب افتعال واستفعال	49	ثلاثی ملحق بر باعی ، باب فعللة وفعنلة	
باب انفعال وافعلال	٤.	باب فوعلة و فعولة	01
باب افعيلال	٤١	فيعلة وفعيلة	07
باب افعیعال وافعوال	٤٢	باب فعلاة	٥٣
باب افاعل وافعل	٤٣	باب تفعلل وتفعنل وتمفعل	0 8
باب افعال	٤٤	باب تفعلة و تفوعل	00
باب تفعيل وتفعل	٤٥	باب تفعول وتفعيل	٥٦
باب مفاعلة	٤٦	باب تفعل وافعنلال	٥٧
ر باعی مجر د ، باب تفاعل وفعلله	٤٧	باب افعنىلاء	٥٨
ر باعی مزید فیه، باب تفعلل	٤٨	منشعب منظوم	09

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد الله رب العالمين، والعاقبة للمتقين، والصلاة على رسوله محمد وآله وأصحابه أجمعين.

الحمد الله: [جميع ستائش ثابت ست مر خدائ راكه پرودگار عالميان ست.] چول كه در حديث شريف آمده است كه "كل أمر ذي بال لم يبدأ باسم الله"، وفي الأحرى: "بالحمد الله"، فهو أبتر" يعنی مر امر صاحب شان كه ابتداء كرده نشود درال باسم خدا يا بحداد، پس آل دُم بريده وناتمام ست، لهذا مصنف هي برائي متابعت آل كتاب خود به بسم الله والحمد لله آغاز كرد. (مولوی محمد عسكری قنوجی)

والعاقبة: ونكوئى آخرت ثابت ست برائ متقيان. للمتقين: يعنى ثابت است برائ متقين. سوال: متقى چيست؟ جواب: المتقي من الشرك والمعاصي. والصلاة: [ورحمت كالمه نازل باد بر رسول خدا كه اسم او محمد التي ينظم است وبرآل واصحاب آل بهمكنال على المستوب بعنى رحمت ست اگر منسوب بخدائ تعالى باشد، وبه معنى دعاست اگر منسوب باشد به بندگان خدا، و بمعنى استغفار است اگر منسوب باشد به معنى تشبيح و تهليل است چول منسوب باشد به وحوش وطيور.

وآله: مرادازآل جگر گوشته مصطفیٰ التُّی الد. (قنوجی) و أصحابه: واز اصحاب مرادآل مؤمنان اند که صحبت نبی علیسًا دریافته، وبا ایمان وفات یافته باشند. بدال: بران امرست از دانستن وخطاب عام مرم مخاطب را، وغرض ازی بهوشیار کردن تا بیدار شده بداندآنچه بااو گفته می شود. أسعدك الله: نیك بخت کند تراخدائ برتر در دوجهان.

الدارین: سوال: "فی الدارین" گفت، "فی الکونین" چرانه گفت؟ جواب: کونین عام ست دنیا وآخرت وزمین وآسان را، ودرینجا مراد خاص است ای دنیا وآخرت. (ازت) افعال: افعال جمع فعل وآل آنست که بیکے از ازمنه ثلاثه یعنی ماضی و مستقبل و حال تعلق دارد، و فعل متصرف در اصطلاح الل صرف آنرا گویند که از مصدرش ماضی و مضارع وامر و نهی و غیره صیعنائے بر آیند. (قنوجی) متفرع: متفرع صیعنهٔ اسم فاعل است از باب تفرع بمعنی برآمدن از چیزے وآنائکه مفعول گویند اختراع است. (احمد یوسف) اماماضی: سوال: ماضی را در ذکر چرامقدم کرد؟ جواب: زیراکه زمانه اش مقدم است.

> مبنی: لیمنی آخرش از داخل شدن عوامل مختلفه متغیر نشود ، و آنچه خلاف این ست معرب است ، شعر : مبنی آن باشد که ماند بر قرار معرب آن باشد که ماند بر قرار معرب آن باشد که گرد د بار بار . جکه :

فتحن: زیراکد فتح اخف الحرکات است. بعارض: یعن درین صورت ببنی بر فتح نه باشد چنانکه در فعکو" برعایت واوّآخرش مضموم شد.

فعکن: یعنی کردآل یک مر د در زمانه گذشته بحث فعل ماضی معروف. فعلک: فعلل مثال را بع ماضی رباع مجر دست.
کرم: بزرگ شدآل یک مرد. مرفع: باید دانست که مصنف هم در بیان حرکت ماضی فتح گفت نه نصب این جامر فوع گفت نه مضموم: زیرا که ماضی ببنی است و مضارع معرب است و رفع و نصب و جر مخصوص بالقاب معرب اند وضمه و فتح و کسره مشترک در مردو.
مگر بعارض: یعنی آخر اواز دخول عوامل ناصب و جازم متغیر شود. یفعل: میکند خوابد کردآل یک مرد. یصوب: میزند خوابد زد آل یک مرد. یسموب: می شنود و خوابد شنید. یکوم: بزرگ می شود و بزرگ خوابد شد. یُبغیش: می بر انگیزد و خوابد بر انگیزت.
آل یک مرد. یسموب نی می شنود و خوابد شنید. یکوم: بزرگ می شود و بزرگ خوابد شد. یُبغیش: می بر انگیزد و خوابد بر انگیزت. صعفه: صنعت می بر انگیزد و خوابد بر انگیزد.
مضارع: صیغه: صنع می می شنود و خوابد شنید. یکوم: بزرگ می شود و بزرگ خوابد شد. یُبغیش: می بر انگیزد و خوابد و شنید و جمع و کات و سماد که بر ای که بر ای میزند و جمع و کات و سماد و شنید و جمع و کات و سماد و شنید و جمع و کات و سماد که بر ای میز که را سماد و شنید و جمع و کات و سماد و شنید و جمع و کید و ک

ودر دوم صیغه حکایت نفس متکلم تثنیه و جمع مذکر ومؤنث نیزیکیال ست، ومریخ ازیں ماضی ایں چارصغه گردید مید وموند این چارصغه گردید معروف و مجهول، ومریخ ازیں نیز برد و گونه است: اثبات و نفی .
ومضارع بر دونه گونه است : معروف و مجهول، ومریخ ازیں نیز برد و گونه است : اثبات و نفی .

یغی شق مین دونوع است .

بحث اثبات فعل ماضى معروف

فَعَلْتَ	فَعَلْنَ	فعَلْتَا	فَعَلَتْ	فَعَلُوْ١	فَعَلاَ	فَعَلَ
فَعَلْنَا	فَعَلْتُ	فَعَلْتُنَّ	فَعَلْتُمَا	فَعَلْتِ	فَعَلْتُمْ	فَعَلْتُمَا

فصل

معروف: [لیکن امر چنان نشود؛ زیراکه او مجهول نیابد. (قنوتی)] معروف آن فعل ست که منسوب شود بفاعل جلی یا خفی نحو:
سعد الله ویسعد. (مجمد عسکری قنوتی) مجهول: و فعل مجهول آن است که چنان نه بود، بلکه منسوب باشد بمفعول جلی یا خفی نحو:
صنع العالم ویصنع. (مولوی مجمد عسکری قنوتی) اثبات: سوال: مثبت چیست، و منفی چیست؟ جواب: مثبت فعلے معنی مصدری آن منسوب الیه مقارن و ثابت باشد چون: ضرب زید ایمنی زدنید، و منفی مخالف این نحو: ما ضرب زیدای نزدنید. (ازت) فَعَلَّ: کردآن یک مر دبزمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل ماضی معروف. فَعَلاً: کردندآن دومرد.
فَعَلُونًا: کردندآن بهمه مردان. فَعَلَتْ: کردآن یک زن الی فَعَلَتُ: کردندآن دوزنان الی فَعَلْتُ: کردندآن جمد زنان الی فَعَلْتُ: کردید شابهه مردان این فَعَلْتُ: کردید شابه مردان این فَعَلْتُ: کردید شابه مردان این فردید شابه مردان این مدزنان الی فَعَلْتُ: کردید شابه مردان این مردید شابه مردان این فردید شابه مردان این فردید شابه مردان این معه داند مردید شابه مردان این معه داند کردیم من یک مردیا یک زن صیغه واحد مذکر و مؤنث. فَعَلْتُ: کردیم من یک مردیا یک زن صیغه واحد مذکر و مؤنث. فَعَلْتُ: کردیم من یک مردیا یک زن صیغه واحد مذکر و مؤنث. فَعَلْتُ: کردیم معافیر. فَعَلْتُ کردیم است باین که این بحث از ما قبلش جداگانه است . (من قنوتی) میره: یعنی اگر مضوم باشدیا مفتوح، لیکن اگرخود مکور باشد پی حاجت کسره ثانی نیست نو: حسب . (مولوی محمد عسکری)

بحث اثبات فعل ماضى مجهول

فُعِلْتَ	فُعِلْنَ	فُعِلْتَا	فُعِلَتْ	فُعِلُوْ١	فُعِلاَ	فُعِلَ
فُعِلْنَا	فُعِلْتُ	فُعِلْتُنَّ	فُعِلْتُمَا	فُعِلْتِ	فُعِلْتُمْ	فُعِلْتُمَا

فصل

ایں ہمہ کہ گفتہ شد بحث اثبات فعل ماضی مجہول بود، چوں خواہی کہ نفی بنا کئی مائے نفی در اول او در آرتا ماضی منفی گردد ومائے نفی در لفظ ماضی ہیچ عمل نکند، چنانچہ بود ہمبراں طریق باشد لیکن عمل در معنی کندیعنی مثنی منفی گراند.

بحث نفي فعل ماضي معروف

فَعَلَ مَا فَعَلَا مَا فَعَلُوا مَا فَعَلَتْ مَا فَعَلَتَ مَا فَعَلَنَ مَا فَعَلْنَ مَا فَعَلْتَ	مَا فَعَلْتَ	مَا فَعَلْنَ	مَا فَعَلْتَا	مَا فَعَلَتْ	مَا فَعَلُوْا	مًا فَعَلاَ	مَا فَعَلَ
--------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------	--------------	---------------	--------------	---------------	-------------	------------

مَا فَعَلْنَا	مَا فَعَلْتُ	مَا فَعَلْتُنَّ	مَا فَعَلْتُمَا	مَا فَعَلْتِ	مَا فَعَلْتُمْ	مَا فَعَلْتُمَا
				1	1.	

فوائد نافعه

این ہمہ کہ گفتہ شد بحث ماضی مطلق بود، چوں خواہی کہ ماضی قریب یا بعید یا استمراری وغیرہ بناکنی، پس اگر لفظ "قَدْ" بر ماضی مطلق داخل کنی ماضی قریب گردو چوں: قَدْ ضَرَبَ، واگر لفظ "کان " داخل کنی ماضی بعید شود نحو: کَانَ ضَرَبَ واگر آن را بر مضارع داخل کنی ماضی افظ "کان " داخل کنی ماضی استمراری گردو، چول کَانَ یَفْعَلُ، واگر بر ماضی مطلق لفظ لَعَلَّمَا در آری ماضی احتمالی گردو نحو: این پیشر " این پیشر او بی کان یَفْعَلُ، واگر بر ماضی مطلق لفظ لَعَلَّمَا در آری ماضی احتمالی گردو نحو: لَعَلَّمَا فَعَلَ، وہمچنان اگر بجائے لَعَلَّمَا لفظ لَیْتَمَا داخل کنی ماضی تمنائی گردو چون: لَیْتَمَا ضَرَبَ، بین شرید کے از بہا چہاردہ چہاردہ صیغہ بر می آیند، چنانکہ در ماضی مطلق گذشت.

= مصنف ﷺ بقولِ خود بینی مثبت را إلخ. (قنوجی) مَا فَعَلَ: نه کرد آل یک مرد در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل ماضی معروف. مَا فَعَلاً: نكردند آل دو مردال. مَا فَعَلُوْا: نكردند آل بهمه مردال. مَا فَعَلَتْ: نه كرد آل يك زن. مَا فَعَلَتَا: نكردند آل دو زنال. مَا فَعَلْنَ: نكردند آل بهمه زنال. مَا فَعَلْتَ: نكردى تؤيك مرد.

مَا فَعَلَتُمَا: نکردید شادوم دال. مَا فَعَلَتُمْ: نکردید شاهمه مرادل. مَا فَعَلْتِ: نکردی تویک زن. مَا فَعَلْتُمَا: نکردی شادو زنال. مَا فَعَلْتُمَا: نکردی شادوم دیادوزن یاهمه مردال یاهمه مَا فَعَلْتُنَ: نکردید شاهمه زنال. مَا فَعَلْتُ : نکردید شاهمه زنال. ماضی مطلق : آنچه دلالت کند به قید بر زمانه گذشته ، وآل را در اصطلاح ابل صرف ماضی مطلق گویند. (من قنوجی) ماضی قریب: تعریفات اینا بر حاشیه مکتوب است . ماضی قریب گردو: ماضی قریب آل است که دلالت کند بر زمانه گذشته که قریب بحال باشد. ماضی بعید: ماضی بعید آل است که دلالت کند بر زمان گذشته که دلالت کند بر زمان گذشته که بعید شود از حال. ماضی استمراری: آنکه دلالت کند بر زمانه گذشته علی الدوام ، آل راماضی استمراری نام نهادند. (مولوی محمد عسکری)

ماضی احتالی: ماضی احتالی آل است که بر زمانه گذشته علی سبیل النسر دد دلالت کند. ماضی تمنائی: ماضی تمنائی آل است که دلالت کند بر زمانه گذشته علی سبیل النسن تعنی ماضی قریب و بعید واستمراری وغیره. ماضی مطلق: پس ازین حساب جمله صبینائے ماضی سه صدوسی و مشش گردیدند.

فصل

این ہمہ کہ گفتہ شد بحث فعل ماضی بود، چوں خواہی کہ مضارع بنائی، یکے را از علامتہائے مضارع در اول اوآر، وآخر اوضمہ کن، وعلامتِ مضارع جہار حرف اند: الف وتاء ویاء ونون کہ مضارع ور اول اوآر، وآخر اوضمہ کن، وعلامتِ مضارع جہار حرف اند: الف وتاء ویاء ونون کہ مجموع وے آئین باشد، الف وحدان حکایت نفس متکلم راست، وتاء برائے ہشت کلمہ است، سہ ازاں مر مذکر حاضر راست، وسہ ازاں مر مؤنث حاضر راست، ودوازاں مر واحد و تثنیہ مؤنث غائب راست، ویاء برائے جہار کلمہ راست، سہ ازاں مر مذکر غائب راست، ویکے مر جمع غائب راست، ونون برائے تثنیہ وجمع حکایت متکلم مذکر ومؤنث ست، ودر ہفت محل نون مؤنث راست، ونون برائے تثنیہ وجمع حکایت متکلم مذکر ومؤنث ست، ودر ہفت محل نون اعرائی رادرآر،

مضارع: سوال: بعد ذكر ماضى چرا ذكر مضارع نمود؟ جواب: زيراكه ماضى اصل است ومضارع فرع وے، چرا كه مضارع ماؤوذ است از ماضى، واصل بر فرع خويش مقدم مے باشد، لبندا او را مقدم كرد. علامتہائے: سوال: علامت چرا گويند؟ جواب: علامت آزا گويند كه بااوشاخته شود چيزے، ومضارع بدخول کے از حروف أتين شاخته می شود. (از تبيان)
علامت آزا گويند كه بااوشاخته شود چيزے، ومضارع بدخول کے از حروف أتين شاخته می شود. (از تبيان)
ور اول: و تخصيص اول از ال جہت است كه اگر در آخر می آوردند، در بعضے امور ملتبس بصیغه ماضى می شدند، در بعضے بر زبان آل شود، وعلامت بمعنی خاصه است، چول كه اين حروف ور اساء وافعال مردو یافته مے شود، لبندا خاصه فعل مضارع نباشد، بلكه عام اند برائح ہم دور الله عنوان معنی خاصه است، چول كه اين حروف ور اساء وافعال مردو یافتہ مے شود، لبندا خاصه فعل مضارع نباشد، بلكه عام اند برائح ہم دور و عملان که مصدر ست از باب ضرب بضرب.
برائے ہم دو. (عسكرى قورى) اثبین: و أتبن صیغه ماضى غائب ست از اتبان بمعنی آمدن كه مصدر ست از باب ضرب بضرب.
الله: یعنی الف علامت آل فعل مضارع است که برائے وحدان حکایت نفس متکلم مے باشد مثل أفعل. تاء؛ یعنی تاء علامت شد؟ جواب: یاء از اوسط مخارج است، وغائب نیز متوصط ست یعنی ذکر اودائر است. یاء ان وال: یاء برائے قائب چرا مقرر شدر افون اعرابی: اون اعراب است، یاء ان وان که بدل اعراب است، عوال: نون اعرابی در آخر مستقبل چراآ وردند؟ جواب: نون اعرابی بدل اعراب ست، و محل اعراب آخر کلمه آورده شد. (ازت)
اعراب ست، و محل اعراب آخر کلمه ست. سوال: محل اعراب آخر کلمه چرا شد؟ جواب: زیرا که اعراب دال ست بر صفت کلمه خاصل من یا مقدولیت، مثلاصفت را رتب بعدیت است از موصوف، لبذا اعراب برآخر کلمه آورده شد. (ازت)

چهار تثنیه که نون اعرابی در بهنا مکسور باشد، و دو جمع مذکر غائب، ویلے واحد مؤنث حاضر که نون اعرابی در بهنا مکسور باشد، و دو جمع مذکر غائب، ویلے واحد مؤنث حاضر که نون اعرابی در بهنا مفتوح باشد، و نون جمع مؤنث، چنا نکه در ماضی آید جمعینال در مضارع نیز آید.

ای در نشا مفتوح باشد، و نون جمع مؤنث، چنا نکه در ماضی آید جمعین ای در نشل مفارع نیز آید.
ای در نشل ماضی بین در نفل مفارع معروف بین در نفل مفارع معروف

تَفْعَلُ	يَفْعَلْنَ	تَفْعَلَانِ	تَفْعَلُ	يَفْعَلُوْنَ	يَفْعَلاَنِ	يَفَعَلُ
نَفْعَلُ	أَفْعَلُ	تَفْعَلْنَ	تَفْعَلَان	تَفْعَلِيْنَ	تَفْعَلُوْنَ	تَفْعَلَان

فصل

چهار مثنیه: [أي یفعلان تفعلان تفعلان تفعلان قعادن.] سوال: در چهار شنیه چرا نون محور باشد؟ جواب(۱): چونکه ما قبل نون الف ست، پس نون محتل مر اعراب ست، و قاعده: الساکن إذا حرك حرك بالکسر مرخ کسره گردید، لبذا کسرا دادند. جواب (۲): و نیز کسره متوسط است میان فتح وضمه، و تثنیه متوسط است میان واحد و جمع، پس دادن متوسط بهتوسط اولی ست. جواب (۳): و نیز بسبب مشابهت با شنیه اسم چون: رَ حُلانِ. نون اعرابی: لیخی آن نون که بدل اعراب است. یفعی نفت و خوابد کرد آن یک مند و خوابد کرد آن یک مند و خوابد کرد آن یک نرن. یفعی نفت و خوابد کرد آن دو مرد. یفعی نفت و خوابد کرد آن بهه مردان. تفعی نفت و خوابد کرد آن یک زن. تفعیل نفت و خوابد کرد آن دو زنان. یفعی نفت و خوابد کرد آن بهه مردان. تفعی نفت و خوابی کرد آن یک در تو یک مرد. تفعیل ندن. می کند و خوابی کرد تو یک در تو یک در تو یک در تن به مد زنان. تفعیل نفت می کند و خوابی کرد تو یک در تو یک در تو یک در تو یک مرد یا یک تفعیل ندن. می کند و خوابی کرد شاهه مردان یفعی نفت مرد یا یک تفعیل ندن می کند و خوابی کرد شاهه مردان یفعی نفت مرد یا یک تفعیل ندن به که نمیم و خوابی کرد شاهه مردان یا به مد زنان . قفیل نمی کندیم و خوابی کرد در این به مد زنان . قفیل نمی کندیم و خوابی کرد در در این به مد زنان . قفیل نمی کندیم و خوابی کرد در این به مد زنان . قفیل نمی کندیم و خوابی کرد در در این به مد زنان . قفیل نمی کندیم و خوابی کرد در این به مد زنان . قفیل نمی کندیم و خوابی کرد مادوم دیادون یا به مد مردان یا به مد زنان . قفیل نمی کندیم و خوابیم کرد مادوم دیادون یا به مد مردان یا به مد زنان . قفیل نمی کندیم و خوابیم کرد مادوم دیادون یا به مد مردان یا به مد زنان . قفیل نمی کندیم و خوابیم کرد مادوم دیادون یا به مد زنان .

علامتِ مضارع؛ سوال: در مضارع مجهول علامتِ مضارع راچراضمه دادند؟ جواب: ضمه بمناسبت ماضی مجهول داده شد. فتحه: سوال: عین کلمه را فتح چرا دادند؟ جواب: تا ضمه اول با فتح عین معتدل شود؛ زیرا چه مضارع ثقیل ست از ماضی، بسبب زیادتی حروف أنین، پس لحاظِ اعتدال ضرور است. و بعضے از صرفیاں نوشته اند که صیغه یفعل مثل فعل است در حرکات وسکنات، و بریں وزن کلمه =

ور دوحال، ولام كلمه رابر حالت خود بگذار، تا مضارع مجهول گردد.

بحث اثبات فعل مضارع مجهول

<i>تُفْع</i> َلُ	يُفْعَلْنَ	تُفْعَلَانِ	تُفعَلُ	يُفْعَلُوْنَ	يُفْعَلاَنِ	يُفَعَلُ
ِ نَفعَلُ	أُفعَلُ	تُفْعَلْنَ	تُفْعَلَانِ	<i>تُفع</i> َليْنَ	ثُفْعَلُوْنَ	تُفْعَلَان

فصل

بحث نفى فعل مضارع معروف

لَاتَفْعَا ۗ	لَا يَفْعَلْ:	لَاتَفْعَلَان	لاتفعار	لَا يَفْعَلُوْ نَ	لَا يَفْعَلا نَ	لاَنفَعَارُ
500	م يست	9,555	0	- 3	9 / 5 - 2	

= در عرب نیامد والا نادرا، پس ای وزن غیر معقول باشد، و مجهول جم غیر معقول است، لهذا اختیار کرده شد. (از تبیان)
و حال: اگر مضموم باشد یا مکور، واگر مفتوح باشد بدستور باقی ماند. (منه قنوجی) بگذار: زیرا که ضمه ضروری است مگر بعارض.
یفعیل: کرده می شود و کرده خوابد شد آل یک مر د در زمانه حال واستقبال صیخه واحد مند کر غائب بحث اثبات فعل مضارع مجهول، و قس البواقی علی هذا. نفی ب "لا": سوال: بحث لائ نفی را بعد بحث ثبت چراذ کر کرد؟ جواب: زیراچه منفی فرع ثبت است. (ت)
وراول: سوال: لائے نفی را در اول فعل مضارع چرائی آرند؟ جواب: تاز ابتدائے کلام سامع آگاه شود که این کلام منفی است. (ت)
نفی ور لفظ: سوال: نفی مضارع جم چنانکه از کلمه "لا" حاصل می شود از کلمه "ما" جم می شود نحو: ﴿وَمَا يُصَلُّ بِهِ إِلّا الْفَاسِقِينَ ﴾
رالبقرة: ۲۰) پس وجه شخصیص ذکر لائے نفی چیست؟ جواب: کثرتِ استعال لائے نفی بر فعل مضارع به نسبت مائے نفی. (منه)
پود جمبران: ای لفظ مضارع قبل دخول لائے نفی . (منه)

ور معنی: و مركاه خلجان می شد كه در معنی جم پیچ عمل نه كرده است چراكه معنی فعل مضارع جم چنانكه بود باقی می ماند، و نفی از كلمه "لا" مستفاد می شود. جواب داد مصنف بقول خود، یعنی فعل مضارع مثبت را إلخ. (منه) لایفَعَلُ: نمی كند و نخوامد كردآل یک مر د در زمان حال داستقبال صیغه واحد مذكر غائب بحث نفی فعل مضارع معروف،وقس البواقی علی هذا.

لَانَفْعَلُ	لَاأَفْعَلُ	لَاتَفْعَلْنَ	لَا تَفْعَلَان	لَاتَفْعَلِيْنَ	لَاتَفْعَلُوْنَ	لاَتَفْعَالان
-------------	-------------	---------------	----------------	-----------------	-----------------	---------------

					لَا يُفْعَلاَنِ	
لَانُفْعَلُ	لَا أُفْعَلُ	لَا تُفْعَلْنَ	لَا تُفْعَلَانِ	لَا تُفْعَلِيْنَ	لَاتُفْعَلُوْنَ	لَاتُفْعَلَان

ایں ہمہ کہ گفتہ شد بحث نفی فعل مضارع بے"لا" بود، چوں خواہی کہ نفی تاکیر بے"لن" بناکنی، "لن" در اول فعل مضارع در آر، واین نفی را نفی تا کید بــــ"لن" گویند، وآن در فعل مستقبل در پیخ نفس منكلم، ودر بهفت محل اعرابی راساقط گرداند، چهار تثنیه، ود و جمع مذكر غائب ، ویلے واحد مؤنث حاضر، ودر دو کلمه لیعنی جمع مؤنث غائب وحاضر در لفظ ہیج عمل نه کند،

لاَيْفَعَلَ: كرده نمى شود ونخوامد شد آل يك مرد در زمان حال واستقبال صيغه واحد مذكر غائب بحث نفى فعل مضارع مجهول. (منه قنوجی) **بـــ"لن**": سوال: بحث نفی بـــ"لن" را چرااز بحث نفی بـــ"لا" در ذکر مؤخر کرد؟ جواب: زیرا چه لائے نفی تغیرے در لفظ نمی دہد و "لن" متغیر می سازد، وآنچہ تغیرے ندہد و بحال خود باقی دار داشر ف است. (ت) نصب کند: [اگر در آخر اوالف نباشد چول: لن يخشي] سوال: "لن" چرا فعل مستقبل را نصب كند؟ جواب: وجه: أنْ بفتح بهمزه كه از حروف ناصبه فعل مستقبل اصل ست و"لن" مشابه اواست از حروف وحركت وسكون ومعنى استقبال، پس بمشابهت آل "لن" نيز نصب كند. (ت)

ساقط گرداند: سوال: "لن"نون اعرابی را چراساقط کند؟ جواب: زیرا چه نون اعرابی بدل رفع ست، ومرگاه که "لن " رفع راساقط کرده نصب مي سازد نون اعرابي راكه بدل آل است جم ساقط خوام كرد. (ت) جهار مثنيه: [يفعلان تفعلان تفعلان تفعلان.] ليعني تثنیه مذکر غائب و تثنیه مؤنث غائب و تثنیه مذکر حاضر و تثنیه مؤنث حاضر . عمل **نه کند**: زیران که آخرآن دو صیغه ضمیر نون جمع است، وآل مبني ست، وللبذا تغير نمي شود.

و"لن" مضارع راجمعنی مستفتل منفی گرداند.

بحث نفى تاكيد بـــ "كن" ورفعل مستقبل معروف

لَنْ تَفْعَلَ	لَنْ يَّفْعَلْنَ	لَنْ تَفْعَلَا	لَنْ تَفْعَلَ	لَنْ يَّفْعَلُوْا	لَنْ يَّفْعَلاَ	لَنْ يَّفَعَلَ
لَنْ نَفْعَلَ	لَنْ أَفْعَلَ	لَنْ تَفْعَلْنَ	لَنْ تَفْعَلَا	لَنْ تَفْعَلِيْ	لَنْ تَفْعَلُوْ ا	لَنْ تَفْعَلَا

بحث نفي تا كيد بـــ "لن" ورفعل مسقبل مجهول

لَنْ تُفْعَلَ	لَنْ يُّفْعَلْنَ	لَنْ تُفْعَلَا	لَنْ تُفْعَلَ	لَنْ يُّفْعَلُوا	لَنْ يُّفْعَلاَ	لَنْ يُّفَعَلَ
لَنْ تُفْعَلَ	لَنْ أُفْعَلَ	لَنْ تُفْعَلْنَ	لَنْ تُفعَلَا	لَنْ تُفْعَلِيْ	لَنْ تُفعَلُوْا	لَنْ تُفْعَلَا

فصل

ایں ہمہ کہ گفتہ شد بحث نفی تا کید ب۔"لن" در فعل مستقبل بود ، چوں

ولن مضارع: نزد بعض "لن" موضوع ست برائ تاكيد نفي مستقبل، وبرائ مطلق نفي مستقبل، ونزد بعض برائ تابيد نفي مستقبل است، بدليل قول او تعالى: ﴿إِنَّ اللَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَارٌ فَكَنْ يُفْلَ مِنْ أَحَدُهُمْ ... ﴿ (آل عمران: ١٩)، و مي توان گفت كه تابيد عدم قبول زرمذ كوراز جائ ديگر مستقاد باشد، نه ازي آيت، واگرآل برائ تابيد نفي مستقبل آيد شخصيص "اليوم" در قول او تعالى: ﴿ فَلَنْ أَكُلُمُ اللَّومُ إِنْسِياً ﴾ (مرع: ٢٠) درست نخوالد شد، فتأسل، وبعض برال اند كه "لن" موضوع است برائ نفي مستقبل، كا بحدر تاكيد مستعمل است، وكاب در تابيد. (ت)

مستقبل منفی گرواند: زیرا که آخر آل دو صیغه ضمیر نون جمع است وآن مبنی است ولهذا تغیر نمی شود، و معنی حال در فعل مضارع باقی نماند. کُنْ یُفعَلَ: بهر گزنخوا به کرد آل یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی بسه "لن" در فعل مستقبل معروف. کُنْ یُفعَلَ: بهر گزنگرده خوابد شد آل یک مرد در زمان استقبال مستقبل معروف. کُنْ یُفعَلَ: بهر گزنگرده خوابد شد آل یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی تاکید بسه "لن" در فعل مستقبل مجهول. کَنْ یُفعَلَ: معنی این صیعندارا حاجت بیان نیست.

خوابی که نفی جحد به "لم" بناکنی، "لم" در اول فعل مضارع در آر، داین را نفی جحد به "لم" می گویند، و"لم " در فعل مضارع در نیخ محل جزم کند اگر در آخر او حرف علت نباشد، واگر باشد ساقط گرداند چول: لَمْ یَدْعُ وَلَمْ یَرْمِ وَلَمْ یَخْشُ وحروف علت سه است: واو والف ویا و که مجموعه وی وای باشد، نیخ محل این ست: واحد مذکر عائب واحد مؤنث عائب واحد مذکر حاضر، ودو کلمه حکایت باشد، نیخ محل این ست، واحد مذکر غائب واحد مؤنث عائب واحد مذکر عائب وحاضر، ودو جمع مذکر غائب وحاضر، وحواضر، فض متعکم، ودر بهفت محل نون اعرابی را ساقط گرداند، چهار تثنیه ودو جمع مذکر غائب وحاضر، وی واحد مؤنث مؤنث به واحد مؤنث و کل در لفظ چه عمل نکند، وآن دو محل این است: جمع مؤنث

خوابی: سوال: بمصنف هی "لن" را به بحث " لم" چرا مقدم کرد؟ جواب: زیرا چه "لن" آخر فعل مضارع را از حرکت باز نداشت، بخلاف " لم" که از حرکت باز داشت، و آخر را جزم کرد، و نیز "لن" تغیر زمانه تکرد، و " لم" زمانه متغیر ساخت، پس اشر فیت "لن" را ست. (مولوی عسکری) ور اول: سوال: "لم" رد اول فعل مضارع چرا آورده شد؟ جواب: تا سامع بر وقت بدو تکلم بفهمید که این نفی جحد به " لم" است. (ت) به "لم": " لم" حرفے است مستقل لیکن فراء اصلش "لا" گفته، وقت بدو تکلم بنارانالف است بالا چی دلیل برین قول ندارد، والله اعلم. (منه)

می گویند: سوال: این نفی را نفی جحد بس" لم" چرا نامیدند؟ جواب: جحد بفتح اول وسکون ثانی بمعنی دانسته انکار کردن ست. کذا فی "الصراح"، چول ماضی متحقق الوقوع است پس معنبیش را گویا دانسته انکار کردن است، اما جحد بضم و بفتحتین پس جمعنی قلّت غیر ست جمعنی انکار ، کذا فی "القاموس" و "منتهی الارب"، و آنچه شارح میرزا علی بر جندی بفتحتین نقل کرده، مخالف اکثر کتب معتبره است، اما صاحب "منتخب" مے نویسد: جحد بالفتح و بالضم انکار کردن ست بدانستگی.

سه است؛ سوال: این سه حروف راعلت چرا نامیدند؟ جواب: زیرا چه این حروف قبول اعلال سے کنند از حذف وابدال واسکان، پس تغیر را را ہے است درین حروف ہمچو علیل که تغیر مزاجی دارد، و نیز علت بالکسر جمعنی بیاری است، کذا فی "الصراح" ووقت بیاری مجموعه ازین سه حروف واسے از زبان مریض ہیروں ہے آید، شاعرے گوید شعر:

حرف علت نام کردم واو والف و پائے را مرکزادروے رسد ناچار گویدواے را

وای: سوال: مجموعه این سه حروف سوائے وائے وائے دیگر ہم متصور بود، چوں اوی وویاء، پس چرا مصنف ﷺ وائے را خاص نمود؟ جواب: تا اشارہ باشد بوجه تشبیه که کلمه از زبانِ علیل بیروں ہے آید نه مجموعاتِ دیگر. (ش) پیخش: مثال الف نه ترسید آل یک مرد. ﷺ ممل: زیرا که این نون علامت جمع مؤنث وضمیر فاعل ست، و نیز این که این مرد ونون مبنی مهتند. (منه قنوجی)

غائب وحاضر، ودر بهمه کلمات عمل در معنی کند، یعنی صیغه فعل مضارع را بمعنی ماضی منفی گرداند. بحث نفی جحد بــــ" لم" ور فعل مستقبل معروف

لَمْ تَفْعَلْ	لَمْ يَفْعَلْنَ	لَمْ تَفْعَلَا	لَمْ تَفْعَلْ	لَمْ يَفْعَلُوْا	لَمْ يَفْعَلاَ	لَمْ يَفْعَلْ
	لَمْ أَفْعَلْ					

بحث نفي جحد بـــ" لم" ورفعل مستقبل مجهول

لَمْ تُفْعَلْ	لَمْ يُفْعَلْنَ	لَمْ تُفْعَلَا	لَمْ تُفْعَلْ	لَمْ يُفْعَلُوْا	لَمْ يُفْعَلاَ	لَمْ يُفَعَلُ
لَمْ نُفْعَلْ	لَمْ أَفْعَلْ	لَمْ تُفْعَلْنَ	لَمْ تُفْعَلَا	لَمْ تُفْعَلِيْ	لَمْ تُفْعَلُوْا	لَمْ تُفْعَلَا

قصل

ایں ہمہ کہ گفتہ شد بحث نفی جحد بلم در مستقبل بود، چوں خواہی کہ لام تاکید بانون تاکید بناکنی، لام تاکید در اول فعل مستقبل در آر، ونون تاکید در آخر اوزیادہ کن، ولام تاکید ہمیشہ مفتہ جمایش

من گروائد: سوال: "لم " متنقبل را چرا بماضی منفی گرداند؟ جواب: " لم " مشابهت دارد به إن شرطیه؛ زیرا که م دو عامل جازم اند، وحرف شرط ماضی را بمعنی مستقبل گرداند، بهم چنین " لم " مستقبل را بمعنی ماضی گرداند، حملا للصد علی الصد. لم يَفعل: ای نه کردآن یک م دور زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی جحدید " لم " ور فعل مستقبل معروف، وقس المبواقی علی هذا، (منه) لم فعل: کرده خد آن یک م دور زمانه گذشته صیغه واحد مذکر بحث نفی جحدید" لم " ور فعل مستقبل مجهول. لم تفعل: کرده خد آن یک م دور زمانه گذشته صیغه واحد مذکر بحث نفی جحدید" لم " ور فعل مستقبل مجهول. لم تفعل: معانی این صیغ ظام اند. الام تاکید: لامیکه افاده معنی تاکید نماید، و مجرد باشد از معنی حالیه: زیرا چه اگر معنی حال داشته باشد پس اجتماعش بانون تاکید که معنی استقبال پیدا میسازد و شوار است. (ش) نون تاکید: اے نوئیکه افاده معنی تاکید مداری " چرانه گفت؟ جواب: برائ سیبید بر این معنی نماید. و راول: سوال: مصنف هی "در اول مستقبل" گفت "در اول مضارع" چرانه گفت؟ جواب: برائ سیبید بر این معنی که بنگام دخول لام تاکید و نون تاکید محض معنی استقبال گرفته می شود. مفتوح باشد: زیراکه فتح اخف حرکات است از حرکات ثلاثه.

ونون تاکید دو نون است یکے نون تقیله دوم نون خفیفه، ونون تقیله نون مشدد را گویند،
ونون خفیفه نون ساکن را گویند، ونون تقیله در چهارده کلمه در آید، ونون خفیفه در بهشت کلمه در آید، ونون خفیفه در بهشت کلمه در آید، ونوان خفیفه در به بازی الله است: واحد مذکر غائب وواحد مؤنث نقیله الله باشد، چهار تثنیه دو جمع مؤنث غائب وحاضر، در بین دو محل الف فاصل در آید، ودر جمع مؤنث نقیلان الفیان تقیلان الفیان تقیلان الفیان تقیلان الفیان تقیلان الفیان تقیلان الفیان تقیلان تقیلان الفیان تقیلان تفیلان تفیل و مرد با دور کرده شود، ما قبل او صمه گذاشته شود، تا دلالت کند بر حذف واو، واز ونون تقیله در شش محل مکنور باشد، وآن شش محل مانست که دران الف در می آید، ودر باتی ونون تقیله در شش محل مفتوح، ونون خفیفه در محلیکه الف باشد ور نیاید،

وونون است: هر دونون در افاده معنی تاکید مستقبل برابر اند، مگر اکثر کوفیاں نون تقیله رااصل ونون خفیفه را فرع آل ہے پندارند، وبصریاں ہر کے رااصل میدانند، وزر بعضے در نون تقیله تاکید زائد است به نسبت نون خفیفه. (ت)
نون تقیله: سوال: نون مشدو را تقیله چرا گویند؟ جواب: زیراچه مشدد باعتباراً نکه دو حرف درویک جا جم ہے آیند تقل وارد. (من) معنوع باشد: در دو محل مضموم ودریک محل مکور، ودر شش محل ساکن چنانچه ہے آید. (منه) معنفی محل ساکن چرانه کردند؟ جواب: تااجهاع ساکن چنانچه مده لازم نیاید، (ت)
الف قاصل: حاجت الف فاصل آوردن چیست؟ جواب: تااجهاع سه نون زائد لازم نیاید، کے نون جمع دوم نون تقیله که بمنزله دونون است؛ زیرا چه اجتماع سه نون زائد لازم نیاید، کیانون جمع دوم نون تقیله که بمنزله دولون است؛ زیرا چه اجتماع سه نون زائد کردند؟ جواب: بر حد خفت آل. حاضر: واو دور کرده شود بجبت لزوم اجلی ساکن بین میان واو جمع ونون مدغم. حذف واو: سوال: وریخا حدف فاعل لازم آید؛ زیرا چه واو ضمیر اغل است وای منون است؟ جواب: طبح مقد کایت نفس محلی واحد مذکر غائب، وواحد مؤنث غائب، وواحد مؤنث غائب، وواحد مؤنث غائب، وواحد مؤنث خائب، وواحد مؤنث خائب، وواحد مؤنث خائب، وواحد مؤن خوش خانون دفیفه چرائے آید؟ جواب: بسبب لاوم اجتماع ساکنین علی غیر حده میان الف ونون خفیفه.

ودر باقی محل بیاید، ونونِ اعرابی بانونِ تاکید جمع نشود.

بحث لام تا كير بانون تا كير ثقيله در فعل مستقبل معروف

Danke W	1	لَتَفْعَلَانً		4.4		
لَنَفْعَلَنَّ	لَأَفْعَلَنَّ	لَتَفْعَلْنَانً	لَتَفْعَلَانً	لَتَفْعَلنَّ	لَتُفْعَلُنَّ	لَتَفْعَلَانً

بحث لام تا كيد بانون تا كيد ثقيله در فعل مستقبل مجهول

لَتُفْعَلَنَّ	لَيُفْعَلْنَانً	لتُفْعَلَانً	لَتُفْعَلَنَّ	لَيُفْعَلُنَّ	لَيُفْعَلاَنِ	لَيُفْعَلَنَّ
لَنُفْعَلَنَّ	لَأُفْعَلَنَّ	لَتُفْعَلْنَانَ	لَتُفْعَلَانً	لَّتُفْعَلِنِّ	لَتُفْعَلُنَّ	لَتُفْعَلَانً

بحث لام تا كيد بانون تا كيد خفيفه در فعل مستقبل معروف

لَنَفْعَلَنْ	لَأَفْعَلَنْ	لَتَفْعَلِنْ	لَتَفْعَلُنْ	لَتَفْعَلَنْ	لَتَفْعَلَنْ	لَيَفْعَلُنْ	لَيَفَعَلَنْ
--------------	--------------	--------------	--------------	--------------	--------------	--------------	--------------

بحث لام تا كير بانون تاكير خفيفه در فعل مستقبل مجهول

لَنُفعَلَنْ	لَأُفْعَلَنْ	لَتُفْعَلِنْ	لَتُفْعَلُنْ	لَتُفْعَلَنْ	لَتُفْعَلَنْ	لَيُفْعَلُنْ	لَيُفْعَلَنْ
-------------	--------------	--------------	--------------	--------------	--------------	--------------	--------------

بيايد: چراكه مانع نون خفيفه يافته نمى شود. (منه قنوجى) جمع نشود: تااجتماع نونات لازم نيايد، ونيز نونِ اعرابي بدل اعراب رفع ست، دما قبل نون تاكيد مبنى ست، پس جائے اعراب باقی نمانده، للنداحذف كرده شد. لَيْفَعَلَنَّ: هر آئينه هر آئينه خوامد كرد آل يك مرد در زمان مستقبل صيغه واحد مذكر غائب بحث لام تاكيد ثقيله در فعل مستقبل معروف.

ليفعلن برآئينه برآئينه كرده خوابد شدآن يك مرد در زمان مستقبل صيغه واحد مذكر غائب بحث لام تاكيد بانون تاكيد ثقيله در فعل مستقبل مجهول، وقس البواقي على هذا. ليفعلن: برآئينه برآئينه خوابد كرد آن يك مرد در زمان مستقبل صيغه واحد مذكر غائب بحث لام تاكيد بانون تاكيد خفيفه در فعل مستقبل معروف. ليفعكن: برآئينه برآئينه كرده خوابد شدآن يك مرد در زمان مستقبل صيغه واحد مذكر غائب بحث لام تاكيد بانون تاكيد خفيفه در فعل مستقبل مجهول، والباقي على هذا.

فصل

این ہمه که گفته شد بحث نعل مستقبل بانون ثقیله و خفیفه بود، چول خواہی که امر بناکنی، امر گفته می شود از فعل مضارع، غائب از غائب، حاضر از حاضر، متکلم از متکلم، معروف از معروف، بغیروف، بخبول چول خواہی که امر حاضر معروف بناکنی، علامتِ مضارع راحذف کن، بعده بنگر که متحرک می ماند یا ساکن، اگر متحرک میماند آخر راساکن کن اگر حرف علت نباشد چول: از تَعدَ عِدْ از تَضعَ صُعَ فَ واگر باشد ساقط شود چول: از تَقِی ق، واگر ساکن میماند نظر کن در عین کلمه، اگر عین کلمه مکسور باشد یا مفتوح ہمزہ وصل مکسور در اول او در آر، میماند نظر کن در عین کلمه، اگر عین کلمه مکسور باشد یا مفتوح ہمزہ وصل مکسور در اول او در آر، میماند نظر کن در عین کلمه، اگر عین کلمه مکسور باشد یا مفتوح ہمزہ وصل مکسور در اول او در آر،

امر بنائی: [وآل صیغہ ایست که طلب کرده شود بآل فعل از فاعل] سوال: تعریف امر چیست؟ جواب: امر لفظے ست موضوع برائے طلب فعل ، اعم ازائلہ بینکلم خود را حالے پندارد یا عاجز یا مساوی . ونز دائل اصول در امر استعلاء معتبر است، وآئی بروجہ خضوع باشد اورادعاء گویند، امر بالتساوی التماس است کما هو مذکور فی المطولات. (منه) فعل معتبر است است کما هو مذکور فی المطولات. (منه) فعل معتبر استقاد است؛ فعل معارع: سوال: امر رااز فعل مضارع چرا بنائے سازند؟ جواب: بسب مناسبت استقبالیت که در زمانه مستقبل مستقاد است؛ زیراچه امر کرده نمی شود بجیزے که گذشته است، چه دریں امر تکلیف ما لا یطاق ست، وہم چنیں کرده نے شود با بجاد موجود فی الحال که محال است. (ت) چول خواتی: این ہمہ بجبت مناسبت میانِ فرع واصل علامت: یعنی تاء را که علامت مضارع حاضر ست. حذف: تا التباس نمی شود مضارع در حال وقف. ساگن: چونکه اصل در افعال بسبب فقدان معانی موجبه اعراب بناست، ومضارع بسبب مشابهت تامه بااسم فاعل معرب کرده شد وور چول علامت مضارع حذف کرده شد آل مشابهت تامه نیز باقی مناسده ، پس باز تماں بناعود کرده شد آل مشابهت تامه نیز باقی سافط: زیرا چه اگر سافط نشود، معلوم است که اصل در بنی سکون ست، پس از یہ وصل مکور در آر تا ابتداء بسکون که ان ممنوعات است لازم نیاید، واین جمزه وصل مکور در آر تا ابتداء بسکون که ان ممنوعات است لازم نیاید، واین جمزه وصل میراد و جول برای وجه گویند که این جمزه واصل مکور در آر تا ابتداء بسکون که این ست که خود از میان بر دو بیروں ہے آئید، چول از تسمیع اسمیع: چول خواست یا جمل سکور در آر تا ابتداء بسکون که این ستره ما قبل خود در ایما بعد خویش وصل میسترد، وطف معارع راحذف کردند، بعدش سین وضاد ساکن ماند نظر کردند بر عین کلمه که در در شدید مفور معافر معاری راحذف کردند، بعدش سین وضاد ساکن ماند نظر کردند بر عین کلمه که در در شدید مفور مفور سین معروف سازند، تائے علامت صفارع راحذف کردند، باشع واحش محدور شدید مفور وصل محدور در اول کلمه آوردند واخر راساکن کردند باشع واحش محدور شدید مفور در آسته مفور و میروس مقارع راحذف کردند، است و آخر راساکن کردند، است و آخر راحد شدید

تَضرُ بِ أَضْرِبُ إِضْرِبُ ، واگر باشد ساقط شود چول: از تَرْميْ ارْم واز تَحْشَى إِحْشَ ، واگر عين كلمه مضموم باشد، بهمزه وصل مضموم در اول او در آر ، وآخر راساكن كن اگر حرف علت نباشد چول: از تَدْعُو الله و الماكن كن اگر حرف علت نباشد چول: از تَدْعُو الله و الله على الله و ا

بحث امر حاضر معروف

اِفْعَلْنَ	إفْعَلَا	اِفْعَلِيْ	اِفْعَلُوا	رِافْعَالَا	اِفْعَلْ اِفْعَلْ
		ر جيول	کے ام حاق		
9.03.	3.		2.0	3,	3, 2, 3,
لتفعلن	لتفعلا	لتَفعلِيْ	لِتَفعلوا	لِتَفعلا	فعل

واگر باشد: وصل مکنور نیزاز اول یا واز ثانی الف حرف علت راا قلندند. (منه) همزه وصل مضموم: همزه وصل مضموم با تباع عین کلمه در آوردند. (منه قنوجی) چول از تنصو انصو: [النصرة یاری کردن (قنوجی)] تا علامتِ مضارع راحذف کرده مابعدش راساکن وعین کلمه رامضموم یافتند همزه وصل مضموم در آوردند، وآخر راساکن کردند، اُنْصُرُ شد. (ت)

ادع: دراصل مُدُعُو بود، ضمه بر داو تقیل پنداشته حذف کردند، مُدُعُو بسکون داوشد، چون بنائے امر حاضر معروف خواستند،

تاکے علامتِ مضارع راحذف کردند، وما بعدش راساکن یافتند وعین کلمه را مضموم بهمزه وصل مضموم دراول کلمه درآ وردند،
وآخراو حرف علت شد، قطع شد، أدْعُ شد. (ت) لام امر: سوال: لام امر بر اول کلمه چراآ وردند؟ جواب: تا از ابتدائے تکلم
معلوم شود که این نوع دیگر ست از کلام. سوال: لام امر چرامکور باشد؟ جواب: بسبب مشابهت او بلام جاره در اختصاص عمل،
ونیز تا فرق شود در لام امر ولام تا کید. (ت) امر نون اعرائی: زیرا چه او بدل اعراب ست یا رفع، وبرگاه اعراب وقت بنائے ساقط می شود، ونون اعرائی امر ساقط می شود. (ش) افعل کمن تو یک مرد در زمان آینده صیغه واحد مذکر حاضر بحث امر حاضر معروف. کشفه بی باید که کرده شوی تو یک مرد در زمان آینده صیغه واحد مذکر حاضر بحث امر حاضر معروف. کشفه بی باید که کرده شوی تو یک مرد در زمان آینده صیغه واحد مذکر حاضر بحث امر حاضر معروف. کشفه بی باید که کرده شوی تو یک مرد در زمان آینده صیغه واحد مذکر حاضر مجمول.

بحث امر غائب معروف

لِيَفْعَلْ لِيَفْعَلَا لِيَفْعَلُوا لِيَفْعَلُوا لِيَفْعَلُوا لِيَفْعَلُنَ لِيَفْعَلُنَ لِيَفْعَلْنَ

بحث امر غائب مجهول

لِيُفْعَلُ لِيُفْعَلُ لِيُفْعَلُوا لِتُفْعَلُ لِتُفْعَلُ لِيُفْعَلُ لِيُفْعَلُ لِيُفْعَلُ لِنُفْعَلُ لِنُفْعَلُ لِنُفْعَلُ لِيُفْعَلُ اللهِ اللهِ

بحث امر حاضر معروف بانون تُقبله

اِفْعَلَنَّ اِفْعَلَنَّ اِفْعَلَنَّ اِفْعَلَنَّ اِفْعَلَنَّ اِفْعَلَنَّ اِفْعَلَنَانَّ اِفْعَلَنَانَ

بحث امر حاضر مجهول بانون ثقيليه

لِتُفْعَلَنَّ لِتُفْعَلَنَّ لِتُفْعَلَنَّ لِتُفْعَلَنَّ لِتُفْعَلَنَّ لِتُفْعَلَنَّ لِتُفْعَلَنانَّ لِتُفْعَلَنانَّ

بحث امر غائب معروف بانون ثقیله

لِيَفْعَلَنَّ لِيَفْعَلَنَّ لِيَفْعَلُنَّ لِتَفْعَلَنَّ لِتَفْعَلَنَّ لِيَفْعَلَنَّ لِإَفْعَلَنَّ لِأَفْعَلَنَّ لِلْغَلَنَّ لِلْفُعَلَنَّ لِلْغَلَنَّ لِلْغَلَنَّ لِلْغَلَنَّ لِلْغَلَنَّ

بحث امر غائب مجهول مانون ثقيله

ليفعّلُ: [بايد كه بحندآن يك مرود رزمان آينده صيغه واحد مذكر غائب بحث امر غائب معروف.] سوال: علامتِ مضارع از امر حاضر مجهول چراحذف نشد؟ جواب: برائ اين كه قليل الاستعال است، پس زيادت حرف درو مضائقه نه وارد. ليفعّلُ: بايد كه كرده شودآن يك مر دور زمانه آينده صيغه واحد مذكر غائب بحث امر غائب مجهول. الفعّلُنُ: برآئينه بكن تويك مر دور زمانه استقبال صيغه واحد مذكر حاضر بحث امر حاضر معروف بانون تقيله. (منه) لتفعّلُنُ: برآئينه بايد كه كرده شوى تويك مرد در زمانه آينده صيغه واحد مذكر حاضر بحث امر حاضر مجهول بانون تقيله. (قنوجی عم فيصنه) ليفعّلُنُ: برآئينه بايد كه كرده شود آن يك مرد در زمان آينده صيغه واحد مذكر غائب بحث امر غائب معروف بانون تقيله. (قنوجی) ليفعّلُنُ: برآئينه بايد كه كرده شود آن يك مرد در زمان آينده صيغه واحد مذكر غائب بحث امر غائب معروف بانون تقيله. (قنوجی)

بحث امر حاضر معروف بانون خفیفه معروف بانون خفیفه

بحث امر حاضر مجبول بانون خفيفه

لِتُفْعَلَنْ لِتُفْعَلَنْ لِتُفْعَلَنْ لِتُفْعَلِنْ لِتُفْعَلِنْ

بحث امر غائب معروف بانون خفيفه

		*		T
2	2 2 2 2		9,0	
1.0.	· JeeV	1-07	1.00	1001
0	0	John	بيست	مِين ا

بحث امر غائب مجهول بانون خفیفه

	2 3 5	, 3,	د و	_ 2
. 1-2:1	الأهداء	اشنه ا	0 1 - 18	المناء "
المعس	لا فعدل	للفعين	ليفعس	ليقعلن

فصل

ایں ہمہ کہ گفتہ شد بحث امر بود، چوں خواہی کہ نہی بناکنی پس لائے نہی در اول فعل مستفتل در آر، ولائے نہی در آخراو در پنج محل جزم کند مثل " لم" اگر در آخر اوحرف علت نباشد،

افعان برآئیند بکن تو یک مرد در زماند آینده صیغه واحد مذکر حاضر بحث امر حاضر معروف بانون خفیفه. کشفعان برآئینه باید که کرده شوی تو یک مرد در زماند آینده صیغه واحد مذکر حاضر بحث امر حاضر مجهول بانون خفیفه. کشفعان برآئینه باید که بخدآل یک مرد در زماند آینده، صیغه واحد مذکر غائب بحث امر عائب معروف بانون خفیفه. (منه) کشفعان برآئینه باید که کرده شود آل یک مرد در زمان آیند بهصیغه واحد مذکر غائب بحث امر حاضر مجهول بانون خفیفه. نمی بنانی: [آل فعل است که طلب کرده شود بآل ترک فعل از فاعل] سوال: این چنیس افعال را نهی چرا نامیدند؟ جواب: زیراچه نهی در لغت بمعنی بازداشتن است از کار و گفتار ، گذا فی "الصراح". (منه) سوال: بحث امر را بر محث نهی در ذکر چرا مقدم کردند؟ جواب: بر نهی حرف نهی که مفید معنی عدم است داخل ست نه بر امر ، ووجودی مقدم ست بر عدمی باعتبار شرف. پس لائ نهی: این قید احترازی ست برائ اخراج لائ نفی . محل بروم: سوال: لائ نهی را چرا جزم کند؟ جواب: لائ نهی مشابه است بلام امر؛ زیراچه لام امر برائ طلب فعل ست ، ولائ نهی برائ طلب ترک ، پس م دو شریک شدند در طلب ، لبذا عمل او نمودند قد یکفی بهذا القدر .

واگر باشد ساقط گرداند چون: لَا تَدْعُ و لَا تَرْمِ ولَا تَحْشَ، واز ہفت محل نون اعرابی راہم دور نماید، ودر دو محل در لفظ پیچ عمل نکند، ونون تا کیر چنانچہ در مضارع می آید ہمبراں طریق در نہی نیز می آید.

یعن درجھ مؤت عائب وعائر

بحث نهى حاضر معروف

لَا تَفْعَلْ لَا تَفْعَلُوا لَا تَفْعَلُوا لَا تَفْعَلُوا لَا تَفْعَلُوا لَا تَفْعَلُوا لَا تَفْعَلُن

بحث نهی حاضر مجهول

لَا تُفْعَلُ لَا تُفْعَلُا لَا تُفْعَلُوا لَا تُفْعَلُوا لَا تُفْعَلِيْ لَا تُفْعَلَا لَا تُفْعَلُنَ

بحث نہی غائب معروف

لَا يَفْعَلْ لَا يَفْعَلَا لَا يَفْعَلُوا لَا تَفْعَلْ لَا تَفْعَلَ لَا يَفْعَلْنَ لَا أَفْعَلْ لَا نَفْعَلْ

بحث نهى غائب مجهول

لَا يُفْعَلُ لَا يُفْعَلُ لَا يُفْعَلُوا لَا تُفْعَلُ لَا تُفْعَلُ لَا يُفْعَلْنَ لَا أُفْعَلُ لَا يُفْعَلْنَ لَا أُفْعَلُ لَا يُفْعَلْ

بحث نهى حاضر معروف بانون تقيله

لَا تَفْعَلنَّ لَا تَفْعَلنَّ لَا تَفْعَلنَّ لَا تَفْعَلنَّ لَا تَفْعَلنَّ لَا تَفْعَلنانَّ لَا تَفْعَلنانَّ

تون اعرابی: چهار تثنیه ودوجی مذکر غائب وحاضر و یکے واحد مؤنث حاضر. دور نماید: زیراکه نون اعرابی بدل اعراب رفع ست، وهرگاه لائے نهی اعراب راحذف می کند، پس نون اعرابی را بهم دور نماید. (محد عسکری قنوبی) ور نهی: برائے تاکید طلب ترک فعل. لا تفعل: مکن تویک مر د در زمان آینده صیغه واحد مذکر بحث نهی حاضر معروف، والباقی علی هذا.
لا تُفعل: کرده مشو تویک مر د در زمان آینده صیغه واحد مذکر بحث نهی حاضر مجهول. لا یَفعل: نه کند آل یک مرد در زمان آینده صیغه واحد مذکر بحث نهی حاضر مجهول. لا یَفعل: نه کند آل یک مرد در زمان آینده صیغه واحد مذکر بحث نهی حاضر مجهول. این یک مرد در زمان آینده صیغه واحد مذکر قائب بحث نهی غائب معروف الی یک مرد در زمان آینده صیغه واحد مذکر عاضر بحث نهی حاضر معروف نائب بحث نهی غائب مجهول. لا تفعلن زنهار مکن تویک مرد در زمان آینده صیغه واحد مذکر حاضر بحث نهی حاضر معروف نائون ثقیله، والباقی علی هذا.

بحث نهى حاضر مجهول بانون ثقيله

لَا تُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلَنانَّ لَا تُفْعَلَنانَّ

بحث نهى غائب معروف بانون ثقيليه

لَا يَفْعَلَنَّ لَا يَفْعَلَنَّ لَا يَفْعَلَنَّ لَا يَفْعَلَنَّ لَا يَفْعَلَنَّ لَا يَفْعَلَنَانً لَا يَفْعَلَنَانً لَا نَفْعَلَنَّ لَا أَفْعَلَنَّ لَا أَفْعَلَنَّ لَا أَفْعَلَنَّ لَا أَفْعَلَنَّ لَا أَفْعَلَنَّ لَا أَفْعَلَنَ

بحث نهى غائب مجهوليانون ثقيليه

لَا يُفْعَلَنَ لَا يُفْعَلَنَ لَا يُفْعَلَنَ لَا يُفْعَلَنَ لَا يُفْعَلَنَ لَا يُفْعَلَنَ لَا يُفْعَلَنَا لَ لَا يُفْعَلَنَانً لَا يُفْعَلَنَا لَ لَا يُفْعَلَنَ لَا يُفْعَلَنَا لَ لَا يُفْعَلَنَ لَا يُفْعَلَنَا لَ لَا يُفْعَلَنَ لَا يُفْعَلَنَ لَا يُفْعَلَنَ لَا يُفْعَلَنَ لَا يَفْعَلَنَ لَا يُفْعَلَنَ لَا يُفْعَلَنَ لَا يُفْعَلَنَ لَا يَفْعَلَنَ لَا يَفْعَلَنَ لَا يَفْعَلَنَ لَا يَفْعَلَنَ لَا يَفْعَلَنَ لَا يَفْعَلَنَ لَا يُفْعَلَنَ لَا يَفْعَلَنَ لَا يَعْمَلَنَ لَا يَعْمَلَنَ لَا يَعْمَلَنَ لَا لَا يُفْعَلَنَ لَا يَعْمَلَنَ لَا يَعْمَلَنَ لَا يَعْمَلَنَ لَا لَا يَعْمَلَنَ لَا يَعْمَلَنَ لَا يَعْمَلَنَ لَا يَعْمَلَنَ لَا يَعْمَلُونَ لَا يَعْمَلَنَ لَا يَعْمَلُنَ لَا يَعْمَلُنَ لَا يَعْمَلَنَ لَا يَعْمَلَنَ لَا يَعْمَلَنَ لَا يَعْمَلُونَ لَا لَا يَعْمَلُونَ لَا يَعْمَلُونَ لَا يَعْمَلُونَ لَا يَعْمَلُونَ لَا يَعْمَلُونَ لَا يَعْمُلُونَ لَا يُعْمَلُونَ لَا يُعْمَلُونَ لَا يُعْمَلُونَ لَا يُعْمَلُونَ لَا يَعْمَلُونَ لَا يَعْمَلُونَ لَا يُعْمَلُونَ لَا يُعْمَلُونَ لَا يُعْمَلُونَ لَا يُعْمَلُونَ لَا يَعْمَلُونَ لَا يَعْمَلُونَ لَا يَعْمَلُونُ لَا يُعْمَلُونَ لَا يُعْمِلُونَ لَا يَعْمُونُ لِلْ يُعْمِلُونَ لَا يَعْمُونُ لِلللْمُعْلِقُ لَا يَعْمُونُ لِلْ يُعْمِلُونَ لَا يُعْمِلُونَ لَا يَعْمُونُ لِلْ يُعْلِقُونُ لِلْ يُعْلِقُلُ

بحث نهى حاضر معروف بانون خفيفه

لَا تَفْعَلَنْ لَا تَفْعَلِنْ لَا تَفْعَلِنْ لَا تَفْعَلِنْ

بحث نهى حاضر مجهول بانون خفيفه

لَا تُفْعَلَنْ لَا تُفْعَلُنْ لَا تُفْعَلِنْ لَا تُفْعَلِنْ

بحث نبى غائب معروف بانون خفيفه

لَا يَفْعَلَنْ لَا يَفْعَلَنْ لَا تَفْعَلَنْ لَا تَفْعَلَنْ لَا أَفْعَلَنْ لَا أَفْعَلَنْ لَا أَفْعَلَنْ لَا أَفْعَلَنْ

لا تفعلن؛ زنهار کرده مشوتو یک مره در زمان آینده صیغه واحد مذکر حاضر بحث نهی حاضر مجبول بانون ثقیله. لا یفعلن؛ زنهار کرده نه کند آن یک مره در زمانه آینده صیغه واحد مذکر غائب بحث نهی غائب معروف بانون ثقیله، (منه) لا یفعلن؛ زنهار کرده نشود آن یک مره در زمان آینده صیغه واحد مذکر غائب بحث نهی غائب مجبول بانون ثقیله، والباقبی علی هذا.
لا تفعلن؛ زنهار مکن تویک مره در زمان آینده صیغه واحد مذکر حاضر بحث نهی حاضر معروف بانون خفیفه، منه.
لا تفعلن؛ زنهار کرده مشوتو یک مره در زمان آینده صیغه واحد مذکر حاضر بحث نهی حاضر مجبول بانون خفیفه، (منه)
لا یفعلن؛ زنهار کند آن یک مره در زمان آینده صیغه واحد مذکر حاضر بحث نهی عاضر محروف بانون خفیفه،

بحث نهى غائب مجهول بانون خفيفه

			30.	
لا نفعلن	لا أفعلن	لا تُفعَلنُ	لا يُفعَلنُ	لا يُفعَلنْ
	0		0	

قصل

این ہمه که گفته شد بحث نهی بود، چول خواہی که اسم فاعل بناکنی، اسم فاعل گرفته می شوداز فعل مضارع معروف، پس علامتِ مضارع راحذف کن، بعدازان فاء کلمه رافتخ ده، ومیانِ فاوعین الف فاعل درآر، وعین کلمه راکسره ده، ولام کلمه راتنوین زیاده کن، تااسم فاعل گردد.

بحث اسم فاعل

4 1	1	187	1 34 1	2.5	4
فاعلات	فاعلتان	فاعلة	فاعلون	فاعلان	فاعا
-	2 1	-	- / /	7 /	U -

قصل

ایں ہمہ کہ گفتہ شد بحث اسم فاعل بود ، چوں خواہی کہ اسم مفعول بناکنی ،اسم مفعول ساختہ می شود از فعل مضارع مجہول ، پس علامتِ مضارع راحذف کن ، بعد از اں میم مفتوح مفعول در اول او در آر ،

آم فاعل: نزبار نخروه شود آل یک مر دور زمان آینده صیغه واحد مذکر غائب بحث نبی غائب مجهول بانون خفیفه.
اسم فاعل: سوال: تعریف اسم فاعل چیست؟ جواب: اسم فاعل اسے است که مشتق باشد از مضارع، تا دلالت کند بر ذاتے که قائم باشد بآل فعل جمعیٰ حدوث بدون لحاظ تفصیل وزیادت او بر چیز دیگر. علامت مضارع: علامت مضارع را بدیں وجه حذف کردند که اسم فاعل مضارع نیست، پس علامتیں نیز در و نخوا بدماند. کسره: اگر فتح باشد یاضمه ورنه بحال خود باید گذاشت.
شوین زیاده کن: [زیرا چه تنوین خاصه اسم است] تنوین عبارت است از نون ساکن زائد که تا بع حرکت اخیره باشد ودر کتابت نیاید. فاعل: کننده یک مرد صیفه واحد مذکر بحث اسم فاعل، و فس البواقی علی هذا، اسم مضول: اسم مفعول اسے ست که مشتق باشداز فعل مضارع جمهول تا ولالت کند بر چیزے که بروحدث واقع شود بلا لحاظ تفضیل بردیگرے.
فعل مضارع: بجہت مناسبت میانِ مردود در ینکه مردو منبوب شوند بسوئے مفعول. میم مفتوح: سوال: میم را فتح چرا دادند؟ جواب: زیراچه فتح اخف الحرکات است. وراول: اے بجائے علامتِ مضارع.

وعين كلمه راضمه وه، وميانِ عين ولام واو مفعول درآر، ولام كلمه را تنوين ده، تااسم مفعول گردد.

بحث اسم مفعول

	1				
مَفْعُوْ لَاتٌ	مَفْعُوْلَتَانِ	مَفْعُوْ لَةٌ	مَفْعُوْلُوْنَ	مَفْعُوْ لاَنِ	مَفْعُوْ لُ

تنتمه در بیان اسم ظرف واسم آله واسم تفضیل فصل

چول خوابی که اسم ظرفِ زمان ومکان بناکنی، علامت مضارع راحذف کن، و میم مفتوح در اول او پین کے در دند در آر، وعین کلمه را فتحه ده اگر مضموم باشد، ورنه بحالش بگذار، ولام کلمه را تنوین ملحق کن، تااسم ببب هنته فتر زمان و مکان گردد.

بحثاسم ظرف

4.	, , ,	34.
Icloa	111-00	1000

ضمه ده: اگر مفتوح باشد یا مکنور، ورنه بحال خود گذارند. در آر: مراد از آوردن واومفعول پیدا کردن واوست؛ زیرا که مفعل بعنی در کلام قوم بدون تا به یافته نشد، لهٰذاضمه عین کلمه رااشباع کردند واو پیداشد. (ش) مفعول بود کرده شدیک مرد صیغه واحد مذکر بحث اسم مفعول اسم ظرف تربیست؟ جواب: اسے ست که ساخته شود از فعل مضارع، تا دلالت کند برزمان و قوع حدوث یا مکان و قوع حدوث . (ت)

مكان: بايد دانست كه ظرف بر دونوع است: اله ظرف زمان ۱ ه ظرف مكان. ظرف زمان آنست كه بجواب سوال "متى" واقع شود مثلا منى الصوم أي في رمضان، وظرف مكان آنست كه بجواب سوال أيْنَ واقع شود چول أين الأسد أي في الصحراء. علامت مضارع: سوال: ظرف از فعل مضارع چرا مى گيرند؟ جواب: برائ مناسبت ميان مر دو در حركات وسكنات. ميم مفتوح: سوال: باز دياد ميم مفتوح موجب التباس با مصدر ميمى گشت، پس چرا ميم رازلد كردند؟ جواب: التباس ميمى بجهت قلّت مصدر ميمى جائز داشته شد. مَفْعُلُّ: يك جائ كردن ويك زمانه كردن صيغه واحد بحث اسم ظرف.

فصل

این ہمه که گفته شد بحث اسم ظرف بود، چون خواہی که اسم آله بناکنی، علامتِ مضارع راحذف
کن و میم مکسور در اول او در آر، وعین کلمه را فتحه دہ اگر مفتوح نباشد، ولام کلمه را تنوین ملحق ساز، تا
الام آله گردد، واگر بعد عین کلمه الف آری، ویا پس لام تازیاده گنی دو صیغه دیگر اسم آله که اکثر
موافق قیاس ست، پدیدمی آید.

بحث اسم آله

	مَفَاعَيْلٌ	مِفْعَالَانِ	ومِفْعَالٌ	مَفَاعِلُ	مِفْعَلْتَانِ	مِفْعَلَانِ	مِفْعَلَةً	مِفْعَلٌ
--	-------------	--------------	------------	-----------	---------------	-------------	------------	----------

ایں ہمہ کہ گفتہ شد بحث اسم آلہ بود، چوں خواہی کہ اسم تفضیل بنا کئی، علامتِ مضارع راحذف کن وہمزہ اسم تفضیل در اول او در آر، وعین کلمہ را فتحہ دہ اگر مفتوح نباشد، ولام را تنوین مدہ،

ایں طریق بنائے اسم تفضیل برائے مذکر است، اما چوں صیغہ مؤنث بنا کنی، بعد حذف علامتِ

اسم آله: اسم آله اسے ست كه ساخة مى شود از فعل مضارع تا دلالت كند بر واسطه فعل اى چيزيكه بذريعه استعانت او فعل از فاعل صادر شود، وعلامه تفتازانى نوشة است كه آله نمى شود مگر درافعال متعديه علاجيه كه اثرش تا بمفعول رسد. (منه) مفتوح فباشد: اگر مفتوح باشد بحالت خود بگذار. مِفْعَلُ: يَكُ آله كردن صيغه واحد بحث اسم آله، وقس البواقي على هذا. اسم تفضيل: سوال: تعريف اسم تفضيل چيست؟ جواب: اسم تفضيل آل اسے است كه گرفته مى شود از مضارع معروف برائ دلات بر چيزے كه موصوف است برزيادت بر ماخذ برغير خود، وآل برائ فاعل آيد مطردا. و معارف الله منادع منادع منادع منادع منادع منادع مناده و الله مناده الله تفضيل و يعنى آخيه بعد حذف علامتِ مضارع باقى مانده ست، دراولش بهنره اسم تفضيل در آر. وراول: بهنره دراول اسم تفضيل بدين غرض زائد كرده شود تااول كلمه يااز عفوان تكلم معلوم مے شود كه اين اسم تفضيل ست.

ضمه ده، وعين را ساكن، وبعد لام الف مقصوره لاحق كن، ولام كلمه را فتحه ده، تا اسم تفضيل مؤنث گردد.

بحث اسم تفضيل

			1	T-			
فُعَلَّ	فُعْلَيَاتً	فُعْلَيَانِ	فُعْلَى	أُفَاعِلُ	أَفْعَلُوْنَ	أَفْعَالَانِ	أَفْعَلُ

تـــــــــــت

ضمه وه: زيراكه چول علامتِ مضارع رابسب وقوع تغير در صيغه مضارع حذف كردند فاء كلمه ساكن ماند وزائد كردن حرف بجهت انحطاط درجه مؤنث از درجه مذكر مناسبت نيفتاد، للبذاحركات فاء كلمه راتر جيح دادند، چول ضمه قوى است، واول كلمه متحمل آل مے تواند شد، للبذاضمه رااختيار كردند.

الف مقصوره: الف مقصوره كه علامتِ تانيث است وآل الفي است كه بعد او جمزه نباشد. ولام كلمه: و چول ما قبل الف فتحه بايد، للبذا لام كلمه راإلخ. أفعل: كننده تريك مرد صيغه واحد مذكر بحث اسم تفضيل.

منشعب منثور

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، والعاقبة للمتقين، والصلاة والسلام على رسوله محمد وآله وأصحابه أجمعين.

بدال -أسعدك الله تعالى في الدادين - كه جمله افعال متصرفه واسائه متمكنه از روئ تركيب حروف اصلى بر دو گونه است: ثلاثى ورباعى، اما ثلاثى آل باشد كه در ماضى اوسه حرف اصلى باشد چون: نَصَرَ وَضَرَب، ورباعى آل باشد كه در ماضى او چهار حرف اصلى باشد چون: بَعْشَر چون: نَصَرَ وَضَرَب، ورباعى آل باشد كه در ماضى او چهار حرف اصلى باشد چون: بَعْشَر

والسلام: زیادت لفظ سلام اقتداءً بکلام الملک العلام: ﴿ مَا أَیّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَسَلَّمُوا نَسْلِیسا کَهُ (الاحزاب: ۵).

بران: سوال: مصنف علی "بران" گفت "بشنو" پرانه گفت؟ جواب: "بران" تعلق بدل دارد، و"بشنو" تعلق بگوش، و فعل قلب از فعل گوش اقوی می باشد. سوال: "اعلم" چرانه گفت؟ جواب: چونکه "اعلم" لفظ عربی ست، و دشوار است برائ مبتدیان به نسبت فاری، لبندا مصنف معنیش استقبال پرای اسعد است معنیش استقبال پرای گیرند؟ جواب: چند جاماضی بمعنی مستقبل آید چنانچه شاعر گفته:

آمده ماضی جمعنی مضارع چند جا عطف ماضی بر مضارع در مقام ابتداء بعد موصول ونداء ولفظ حیث وکلما در جزاء وشرط وعطف بر دو باشد در دعا

سوال: چول مقصود معنی مستقبل بود پس خودش چرا نیا ورد؟ جواب: برائے تفاول بینی تا باعتبار صورت دلالت کند که این دعا مقبول شد، و مثل ماضی متحقق الو قوع است. (م)

واسائے مشمکن: [اسم مشمکن اسمی ست که آخرش جا دہداعراب و تنوین را، (محمد عسکری قنوجی) مراد از اسم مشمکن معرب است، و داخل ست درال مصدر و مشتق و جامد. حروف اصلی: حروف اصلی آنست که در جمیع متصرفاتِ کلمه یافته شود، و در موازند برابر فا و عین ولام واقع شود، و آنچه خلاف است اوراغیر اصلی گویند. (قنوجی عم فیصنه) رباعی: رباعی بصنم اول منسوب است بسوئے اربعه مفتوح، و جمچنین ثلاثی بضم اول منسوب بشلافه و ضم اول از تغیرات نسبت است و منسوب بشلاث و رباع بصنم نیست؛ زیرا که زید بر شلاقی صادق نحے آید چه زید منسوب بسر حرف نیست. (ن) سوال: ثلاثی و رباعی قشم فعل و اسم است، و تعریف ثلاثی و رباعی =

وعَرْ قَبَ الما ثلاثي بر دو گونه است: ميلح مجر د كه در ماضى او حرف زائد نباشد، وديگر مزيد فيه كه در العرفية به كون العرفية به كون الكرن الموقعة به به به مقرد كه ماضى او حروف زائد نباشد آل نيز بر دو گونه است، ميلح مطرد كه وزن او ممتر آيد ، اما مطرد را پنج باب است:

باب اول: بر وزن فَعَلَ يَفْعَلُ بفتح العين في الماضي، وضمها في الغابر چول: النصر مندع مندع والنصرة يارى كرون.

تصريفه:

نَصَوْ يَنْصُرُ نَصْرًا فَهُو نَاصِرٌ وَنُصِرَ يُنْصَرُ نَصْرًا فَهُو مَنْصُورٌ الأمر منه أَنْصُرْ والنهي عنه مان مرد مندن مندن مرد المراضر مرد المراضر مرد المراضر مرد المراضر مرد المراضر مرد المراضر مرد المراض منه مَنْصَرُ و الآلة منه منْصَرٌ و مِنْصَرَةٌ و مِنْصَارٌ و تثنيتهما مَنْصرَان المرافر المرد المرد المرد المرافر المرد المرد

الطَّلَبُ: حبستن، الدُّخُوْلُ: ورآمدن، الْقَتْلُ: كثّن، الْفَتْلُ: تافتن.

باب ووم: بروزن فَعَلَ يَفْعِلُ بفتح العين في الماضي وكسوها في الغابر چول: المضوب ... والضربة: زدن ورفتن برروئ زمين، ويديد كردن مثل.

تصريفه:

گروان الضرب , (منه)

ضَرَبَ يَضْرِبُ ضَرِبا فَهُوَ ضَارِبٌ وَضُرِبُ يُضْرَبُ ضربا فذاك مَضْرُوبُ الأمر منه الضَّرِبُ والنهي عنه لا تَضْرِبُ الظرف منه مَضْرِبٌ والآلة منه مِضْرَبٌ ومِضْرَبة ومِضْرَبة ومِضْرَبة ومِضْرَبة ومِضْرَبة ومِضْرَبانِ ومِضْرَبانِ والجمع منهما مَضَارِبُ ومَضَارِيْبُ أفعل التفضيل منه أَضْرَبُ والمؤنث منه ضُرْبَى وتثنيتهما أَضْرَبَانِ وضُرْبيَانِ والجمع منهما أَضْرَبُونَ وأَضَارِبُ وضُرْبيَاتُ والجمع منهما أَضْرَبُونَ وأَضَارِبُ وضُرْبيَاتُ.

الغسل: شستن، الغلب: غلبه كرون، الظلم: ستم كرون، الفصل: جداكرون.

باب سوم: بروزن فَعِلَ يفْعَلُ بكسر العين في الماضي و فتحها في الغابر چون: السَّمْعُ

الفتل: مصنف على الاراز باب نصر ينصر شمرده، ودركت معتبره لغت مثل "قاموس" و"منتهى الارب" و "تاج المصادر" از باب ضرب يفرب است. و كسوها: اے وكسرعين در مضارع. المصوب: رفتن برروئ زمين در "تاج المصادر" در بيان معنی ضرب رفتن را بقيد روئ زمين مقيد نه كرده، واز " قاموس" مفهوم گردد كه ضرَبَ در قاعده: ضرَبَ فِي الْأَرْض بمعنی مطلق رفتن، بهر حال قيد برروئ زمين در مفهوم ضرَبَ دريس كتب معتبره نيست. (ت)

ويديد؛ ليعنى آوردن وبيان كردنِ مثل در "صراح" ست الضرب زدن و مثل آوردن، قوله تعالى: ﴿وَضَرَبُ اللّهُ مَثَلاً﴾ (النحل: ٢٦) ائه وَصَفَ وَبَيَّنَ، ليس ظاهر عبارت " منتخب " و "صراح " مثعر برآل ست كه مثل داخل باشد بمعنی ضرب، واز ظاهر " مثمس العلوم " مستفاد می شود كه مثل از معنی ضرب خارج است، و "تاج المصادر " نيز مؤيد شمس العلوم است ، من شاء الإطلاع فليرجع منه. (مولوى حكيم سيد محد عسكرى قنوجى) الغسل: بالفتح، وبالضم نيزآيد.

بكسو العين: سوال: چول مصنف از إبواب مطرد و باب مفتوح العين ماضى ذكر كرد بعد آنها نوشتن باب فنح كه نيز مفتوح العين است مناسب بود پس باب بكسر عين ماضى راچرا مقدم ساخت ؟ جواب: ابواب ثلاثى مجرد دونوع باشد اصول وفروع: =

والسَّمَاعُ: شنيدن و گوش فراداشتن.

تضريفه:

سَمِعَ يَسْمَعُ سَمْعا فَهُو سَامِعٌ وسُمِعَ يُسْمَعُ سَمْعا فَهُو مَسْمُوْعٌ الأمر منه اِسْمَعُ والنهي المعرف المعرفة المعرف

العلم: دانستن، الفهم: دريافتن، الحفظ: نگامداشتن، الشهادة: گوای دادن، الحمد: ستودن، الجهل: نادانستن.

= اصول آنکه حرکت عین ماضیش مخالف حرکت عین مستقبل باشد تا تخالف لفظی دلالت کند بر تخالف معنوی، وآل سه باب است: نُصَرَ ضَرَبَ سمعة ، وفروع آنکه چنال نباشد، وآل نیز سه است: فَتَحَ کُوْمُ حَسِبَ، اصول بر فروع از روئے رتبه مقدم است، لبذامصنف مشیعة را برفتَحَ مقدم ساخت، تا بعد فراغ بیان اصول بفروع پر دازد.

سوال: برین نقتر بر باید که فضل یفضک بحسر عین ماضی وضم آن در مضارع و کاد یکاد بضم عین ماضی و فتح عین مضارع از اصول ابواب باشد و چنال نیست؟ جواب: جمله ابواب محل فی مجر د نز د محقین شش اند، واین بر دو باب که ماخوذ از ابواب سابق بهتند از ابواب مستقله جداگانه نیست؟ جواب: جمله ابواب محالی محتره صرف ابواب ثلاثی مجر د شش گفته، واین دو باب رااز ابواب او نشر ده. (ازت) ابواب مستقله جداگانه نیست، لبندا در کتب معتبره صرف ابواب ثلاثی مجر د شش گفته، واین دو باب رااز ابواب او نشر ده. وم گوش و السّماع : یعنی سمع و ساع که مصدر است دو معنی دارو: یخ شنیدن عام از ینکه توجه بمسوع باشد یا نه باشد. دوم گوش فراداشتن، یعنی حاسمته گوش را ما کل و متوجه ساختن عام ازین که متوجه الیه مسموع شود یا نه شود، و باین معنی مرادف اصغاه ست. المعلم : سوال: در علم و فهم بیج فرق ست یا نه ؟جواب : نه ، علم عین دریافت قلبی ست، و دریافت قلبی عین علم است، لبندا در کتب لغت تفییر فهم و علم بدانستن واقع شده ، و تمیز یخ از دیگرے در معنی نیامده.

باب چہارم: بروزن فَعَلَ يَفْعَلُ بفتح العين فيهما چوں: الفتح كثادن. تصريفه:

فَتَحَ يَفْتَحُ فَتْحًا فَهُو فَاتِحٌ وَفَتِحَ يُفْتَحُ فَتْحًا فَذَاكَ مَفْتُوْحٌ الأمر منه إفْتَحْ والنهي عنه لا تَفْتَحْ الظرف منه مَفْتَحٌ والآلة منه مِفْتَحٌ ومِفْتَحَةٌ ومِفْتَاحٌ وتثنيتهما مَفْتَحَانِ ومِفْتَحَانِ ومِفْتَحَانِ والظرف منه مَفْتَحٌ والآلة منه مِفْتَحٌ ومِفْتَحَةً ومِفْتَاحٌ وتثنيتهما مَفْتَحَى وتثنيتهما والجمع منهما مَفَاتِحُ ومَفَاتِيْحُ أفعل التفضيل منه أَفْتَحُ والمؤنث منه فُتْحَى وتثنيتهما أَفْتَحُونَ وأَفَاتِحُ وفُتَحٌ وفُتُحٌ وفَتُحَياتٌ.

الْمَنْع: بإز داشتن، الصِّبغ: رنگ كردن، الرَّهْن: گروداشتن، السَّلْخ: يوست كشيدن. بدانكه م فعليكه بري وزن آيد بجائے عين فعل يالام فعل او حرف باشد از حروف حلق وحروف الله بين منازع

باب جهارم: چول مصنف في الزبيان ابواب اصول فراعت نمود در بيان ابواب فروع شروع فرمود بجبت فقت فتح مفق العينين دارم برود دير مقدم ماخت، ومن بعد در بيان ابواب اصول فريت نميد نبيد المبدت حسب بمير داخت. بدائله هي از به باب بزخيب يخسب و يَعِم يَنِع مُ وير نيامده است. فعل يفعل: بفتح العين فيهما. فائده: عده واصل تخالف حركت عين مضارع باحركت عين ما مضارع باحركت عين مضارع باحركت عين مضارع باحركت عين مضارع باحركت عين ما مضارع باحرك عين ما مضارع باحرك عين مضارع باحرك عين مضارع باحرك تعلى ما في بيان منظم المبدي المنظم المبدي المنظم من المبدي المنظم من المبدي المنظم المبدي و بالله مشل: فقل متعدى باشد اصل در المراست نحو: يضرب وإلا ضمه چول: يَسْعُدُد وفراد گفته: كد كرم داده شود، وابع حيان گفته: كد مختار نزد من آنست كه مسموع و توف برسماح باشد، ودر غير مسموع كره وضمه بر دو جائزست. في منظم داد مشود المبدي فقال است و من المبدي بالمبدي بين علاد منظوم سع شود كه صبخ از بعق بسيار كشاينده. المبطوع بالمبدي بالمبدي بالمبدي فقل المبدي بين وارد نخوا برشد كه بعتم وضرب و نصر به سعى آيد. (مولوى حجم عمرى قوق مي باشد، المبارع و على باشر و فول باشر، المبارع و من على باشر، بين وارد نخوا برشد كه بعتم مشروط است باتكه عين يا لام اوحرفي از حروف على باشد، المبارك مربعين يالام حرف على باشر، بين وارد نخوا برشد كه على منظل من من بين باشد و عن على ساد منظل باشر و من عين بين باشد. (ت) على منظل من نه بين باشد و عين باشد و عين باشد و عين باشد. (ت) منف من خود و حول سن باشد و من عين بن باشد. (ت) منف منف بي خاصيت المن باب سن بحال المواب ديگر بيان نه كرده، بين جرا بيان خاصيت اين باب سن بخاف ابواب ديگر.

طق شش ست: الحاء والخاء والعين والغين والهاء والهمزة كه مجموع وے أَغَحْ خَعَهْ الباسطر، باشد، أما رَكَنَ يَرْكُنُ وَأَبَى يَأْبَى فَشَاذٌ.

باب بنجم: بروزن فَعُلَ يَفْعُلُ بضم العين فيهما. بدائكه اي باب لازم ست، وبيشتر اسم فاعل اي باب لازم ست، وبيشتر اسم فاعل اي باب بروزن فعيل مي آيد چون: الْكُرْمُ وَالْكُرَامَةُ بزرگ شدن.

كُوُمَ يَكُومُ كَرْمًا وَكَرَامَةً فَهُو كَرِيْمٌ الأمر منه أكثرُمْ والنهي عنه لَاتَكْرُمْ الظرف منه مَكْرَمٌ والآلة منه مِكْرَمٌ وَمِكْرَمٌ وَمِكْرَامٌ وتثنيتهما مَكْرَمَانِ وَمِكْرَمَانِ والجمع منهما مَكْرَمُ والآلة منه مِكْرَمٌ وَمِكْرَمٌ وَمِكْرَامٌ وتثنيتهما أكْرَمُ والمؤنث منه كُرْمَى وتثنيتهما أكْرَمَانِ وكُرْمَيانِ والجمع منهما أكْرَمُونَ وَأَكَارِمُ وَكُرْمَيَاتٌ.

اللَّطْفُ واللَّطَافَةُ: يَاكِيزه شدن، القرب: نزويك شدن، البعد: دور شدن، الكثرة: بسيار....

الحجاء؛ بدال که مخرج ہمزہ وہائے اقصائے حلق ست اے آنچہ قریب بسینہ است، ومخرج عین وہائے متملتین وسط حلق، ومخرج غین وخائے معجمتین ادنائے حلق اے متصل بدہان، وشاعرے ایں حرف ششگانہ را ہتر تیب مخرج نظم ساختہ، شعر: حرف حلق حشن بود اے نور عین ہمزہ ہاؤ حا وخا وعین وغین

سوال: مصنف حروف حلق را بترتیب مخارج پرانکرده؟ جواب: مصنف یک برائے تسهیل فهم مبتدیان ترتیب حروف شمجی اختیار کرده، ورعایت ترتیب مخارج نه نموده. (ش) اغط معنی: وجه اختیار این مجموعه که معنی ندارد شاید در ذبن مصنف یک باشد. دری نفتحتین بمعنی میل کردن چیزے. این باب: یعنی فعل این باب تام و مخص بفاعل خویش باشد بمفعول به نرسد چون: دیگره یکوم یکوم بیشتر برائے صفات خلقی و طبعی می باشد. سوال: دید کرم. (س) کوم یکوم یکوم نمون باب ازم ست و در لازم مجهول و مفعول نیاید. گویش: مبالغه کرام بر وزن زبان جمعنی نیک جوان مردو بامروت، کرامة مؤنث، کرامون جمع. (م)

اللطف واللطافة: [بالفتح؛ زیرا که بالضم بمعنی نرمی نمودن از نصر است چنانکه از کتب معتبره مستفاد می شود.] پاکیزه شدن، در کتب معتبره لغت لطف بالفتح و لطافت که از کرمست بمعنی خر دوریزه شدن ست نه پاکیزه شدن. در " قاموس "است لطف =

شدن. اما شاذآ نكه وزن او كمترآ يرآ نراسه بابست.

اين هم اعترائت

اين هم اعترائت

اين هم اعترائت

اين الماضي الحسب و الحسبان: پنداشتن.

اين الماضي والعرب العرب فيهما. جول: الحسب و الحسبان: پنداشتن.

اين الماضي والغاير (من)

حَسِبَ يَحْسِبُ حَسْبًا وَحِسْبَانًا فَهُوَ حَاسِبٌ وَحُسِبَ يُحْسَبُ حَسْبًا وَحِسَابًا فذاك مَحْسُوْبٌ الأمر منه إحْسِبْ والنهي عنه لَاتَحْسِبْ الظرف منه مَحْسِبٌ والآلة منه مِحْسَبٌ ومِحْسَبَةٌ وَمِحْسَابٌ وتثنيتهما مَحْسِبَانِ ومِحْسَبَانِ والجمع منهما مَحَاسِبُ وَمَحَاسِيْبُ أفعل التفضيل منه أَحْسَبُ والمؤنث منه حُسْبَى وتثنيتهما أَحْسَبَانِ وَ حُسْبَيَانِ والجمع منهما أَحْسَبُوْنَ وَأَحَاسِبُ وَحُسَبُ وَحُسَبُ وَحُسْبَيَاتٌ.

بدائك صحيح ازي باب جرْ حَسِبَ يَحْسِبُ ونَعِمَ يَنْعِمُ ويكر نيامده ست. النعم والنعمة

= ككرم لطفا ولطافة صغر ودق. وور "صحاح" كفته: لطف الشيء بالضم يلطف لطافة صغر فهو لطيف. وور "تتمس العلوم" آوروه: اللطف واللطافة مصدر اللطيف وهو الصغير. ودر "صراح" نوشته است: لطافت ريزه وخرو شدن چیزے. وور "تاج" نگاشته: اللطافة خروشدن. (من توریق الشعب) ب<mark>اب اول</mark>: این باب اصل ابواب شاذ است وسوم سه باب فروع ودو باب دیگر که می آید نه از اصول است ونه از فروع، بلکه از ابواب مستقله، چنانکه معلوم خوامد شود. الحسب والحسبان: تجمعنی پنداشتن، در کتب معتبره لغت یافته نمی شود آرے، حسبان: بحسر حاء محسب بكسر سين وفتح آل بمعنى بينداشتن است . ودر "صراح" ست: محسبة بكسر سين وفتح آل وحسبان بكسر پيداشتن، ودر " قاموس" گفت: حسبه كذا محسبة و محسبة و حسبانا بالكسر ظنه. ودر "تاج" نيز مُحينيس ست. (توريق الشعب) ستحج: سیح آل باشد که حرفے از حروف اصلی وے حرف علت وہمزہ وتضعیف نباشد یعنی دوحرف از یک جنس نباشد . النعم والنعمة: [بالفتح بناز ونعمت زيستن، وبالكسر حاصل بالمصدر. (منتخب اللغات)] بدائكه در "تاج المصادر" نعمة بمعني خوش عیش شدن از مصادر باب سمع آ ورده و معنی دیگر نقل تکرده ، وازین معلوم می شود که در نعمت جمعنی خوش عیش شدن نز د او لغتے ديگر نباشد، اگر مي بود بيان مي نمود، ودر نعومت جمعني نرم و ناز ك شدن چهار لغت است مي گويد، ازال جمله فعل يفعل بالكسر فيهما لغت شاذاست، وور "صراح" نعم ينعم بالكسر فيهما از نعومت مي گويديس نظر بظام چنال معلوم مے شود كه نعم ينعم بالكسر فيهما. نعومت است نعمت نيست، ليل ذكر كرون مصنف نعمت راور مصاور مكسور العين فيهما ورست نباشد.

خوش عيش شدن.

باب دوم: بر وزن فَعِلَ يَفْعُلُ بكسر العين في الماضي وضمها في الغابر. بدائكه صحيح ازين المباب ووم: بر وزن فَعِلَ يَفْعُلُ بكسر العين في الماضي وضمها في الغابر. بدائكه صحيح ازين باب جز فَضِلَ يَفْضُلُ ديگر نيامده است، وبعضے حضر يحضر و نعم ينعم را نيز ازين باب گويند چون: الفضل افنرون شدن وغلبه كرون.

تصريف.

فَضِلَ يَفْضُلُ فَضْلًا فَهُو فَاضِلٌ وَ فُضِلَ يُفْضَلُ فَضْلًا فَهُوَ مَفْضُوْلٌ الأمر منه أُفْضُلْ والنهي عنه لاَ تَفْضُلُ الظرف منه مَفْضَلٌ والآلة منه مِفْضَلٌ وَمِفْضَلَةٌ وَمِفْضَالٌ وتثنيتهما مَفْضَلاَنِ وَمِفْضَلاَنِ والحمع منهما مَفْضَلاَنِ وَمِفْضَلاَنِ والحمع منهما مَفَاضِلُ وَمَفَاضِيْلُ أفعل التفضيل منه أَفْضَلُ والمؤنث منه فُضْلَى وتثنيتهما أَفْضَلُوْنَ وَأَفَاضِلُ وَفُضَلاَنِ وَفُضْلَيَاتٌ.

الحضور: حاضر شدن.

= سوال: در نون نعمت كدام حركت ست؟ جواب: فتحه است؛ زيراكه نعمة بضم نون چنانكه در "تاج" و "صراح" معلوم مى شود كه بمعنى حيثم روشن كردن ست نه بمعنى خوش شدن، و نعمة بكسر نون اسم مصدر است مصدر نيست. ودر "صراح" گويد: نعمة بالكسر دست ودسترس، و نيكي و ناز ومال و منت، و آنچه كرده شود نكوئي شود كوئي در حق كسي. (توريق الشعب) بكسر العين: الل صرف وابل لغت متفق اند كه اين باب از تداخل ست ليني ماضي اين از سمع يسمع، ومضارع او از نصر ينصر، پس مردورا يجااستعال نموده اند، و في الحقيقت باب جداگانه نيست. (عسكرى)

الرس باب: ازیں باب گویندایں قول اشارت است باایں که حضر بحض جمعنی حاضر آمدن نزوجمہور، و نعم ینعم از نعومت نداز نعمت، چنانکه سابق گذشت از ابواب ویگرست چنانکه معلوم شده، وازیں باب نزو بعضے، وآن شاذ خواه از تداخل لغات است أما حضر پس در "قاموس" از نصر و سمع نوشته، ودر "صحاح" گفته: که از نصر است، واز سمع فراء حکایت کرده، و أمّا نعم ینعم از نعومت جمعنی نرم و نازک شدن، پس در "قاموس" از چهار باب نوشته سمع نصر ضرب کرم است، واز حسب شاذست، واز خسب شاذست، واز فضل مرکب از دو باب، ودر "صحاح" بجائے مرکب از دو باب شاذنوشته. (من توریق الشعب بتغییر)

باب سوم: بر وزن فَعُلَ يَفْعَلُ بضم العين في الماضي و فتحها في الغابر. برانكه مر ماضى كه مضموم العين بود مستقبل او نيز مضموم العين آيد، مگر در صرف واحد از معتل عين واوى، ما نند مضموم العين و و الكيدودة خواستن و نزديك شدن.

تصريفه:

كَادَ يَكَادُ كَوْدًا وَكَيْدُوْدَةً فَهُو كَائِدٌ وَكِيْدَ يَكَادُ كُوْدًا وَكَيْدُوْدَةً فَهُو مَكُوْدٌ الأمر منه منه كَدْ والآلة منه مِكْوَدٌ وَمَكُودَةٌ وَمِكُوادٌ منه كَدْ والآلة منه مِكْوَدٌ وَمَكُودَةٌ وَمِكُوادٌ وتثنيتهما مَكَادَان ومِحْوَدَانِ والحمع منهما مَكَاوِدُ وَمَكَاوِيْدُ أَفعل التفضيل منه أَكُودُ والمؤنث منه كُوْدَين وتثنيتهما أَكُودَانِ والحمع منهما أَكُودُونَ وَكُودَيَانِ والحمع منهما أَكُودُونَ وأَكُودُ وَكُودَيَانِ والحمع منهما أَكُودُونَ وأَكُودُونَ وأَكُودُ وَكُودُ وَكُودُ وَكُودَيَاتِ والحَمْعُ منهما أَكُودُونَ وأَكُودُ وَكُودَيَانِ والحَمْعُ منهما أَكُودُونَ وأَكُودُ وَكُودُ وَكُودُ وَكُودُ وَيُودَيَاتِ والحَمْعُ منهما أَكُودُونَ

یاب سوم: مرگاه فارغ شد مصنف هاز گردان صحاح در ضمن ابواب سابقه خواست که بیان کند گردان غیر صحیح را در باقی، پس بیان کرده از ماد نه معتل عین واوی که حیر الأمور أو سطها در ضمن دوابواب از ابواب ثلاثی مجرو، یعنی در باب سوم ثلاثی مجرد شاذ از برائ آنکه اگر در اول ذکر کردے مبتدی را بجهت عدم انوست ازین فن در فهمش د شواری افتد، پس گفت: باب سوم إلخ.
فعُل یفْعُلُ: از ابواب ثلاثی مجرد شاذ باب ست که ماضی وے مضموم انعین و مضارع آل مفتوح العین باشد.
مستقبل او نیز: یعنی ضم عین مضارع فعل بالصنم قیاس ست نمی شکند، مگر در گدت تَکَادُ بصنم کاف، و مشهور حیدت تَکادُ بحسر کاف از سمع چنانکه می آید. (منه) کلات از برانکه در کدت دو لغت ست: کسر کاف وضم آل، و بهر نقدیر واوی ست یا یائی و شخقیق آنکه نز د بسیارے از اہل علم واوی است از سمع بحسر کاف چنانکه مشهور ست، و بهمیس حق واصل لغتے ست، و بعنم کاف نز د بعضے از

تداخل لغات ست ونزد بعضے شذوذ باب، ونزد بیهی و تابعانش که صاحب " فصول اکبری" وغیره باشد نه تداخل است نه شذوذ. کاه: دراصل کَوُدَ بضم واو بود، واو متحرک ماقبلش مفتوح واورا بالف بدل کردند کاد شد.

یکاد: دراصل یکود بفتح واوبود، واومفتوح ماقبلش حرف صیح ساکن فتح را نقل کرده بما قبل دادند، واو دراصل متحرک بوداکنول ماقبل او مفتوح گردید واو را بالف بدل کردند، یکاد شد، و بمچنین در یکاد مجهول، و مکاد اسم ظرف. کیدوده: در اصل کیود و دو در اصل کیود و دو در اصل کیود و در اسل کیود و در ایدل کردند یارادر یااد عام کردند، و یک یارابرائ شخفیف حذف ساختند کیدود د کید شد. کاند: در اصل کاود بود و او نز دیک =

بدانکه کُدْتَ وراصل کُوُدْتَ بود، ضمه بر واو د شوار داشته، نقل کرده بما قبل دادند، بعد ازالهٔ حرکت ماقبل واواز جهت اجتماع ساکنین افتاد، بعده دال را بتا بدل کردند و تا را در تا ادغام کردند، گُدْتَ شد. و تکاد در اصل تَکُوَدُ بود، حرکت واو نقل کرده بما قبل دادند، پس از جهت فته ماقبل واداف گشت تَکَادُ این لغت را بعض از سمع یسمع نیز گویند.

امامنشعب ثلاثی که دروحروف زائد نیز باشد بر دو گونه ست: یخی آنکه ملحق بر باعی باشد، دوم آنکه ملحق بر باعی باشد، دوم آنکه ملحق بر باعی نباشد و صل در ملحق بر باعی نباشد ، اما آنکه ملحق بر باعی نباشد نیز بر دو گونه است: یخی آنکه دروالف و صل در آید آن دروالف و صل در نباید ، اما آنکه در والف و صل در آید آن درانه باب ست:

= طرف افتاد بعد الف زائره واورا بهمزه بدل کروند کائد شد. کید: در اصل کُوِدَ بود، کسره بر واود شوار، نقل کرده بما قبل دادند، بعد از حذف حرکت ما قبل واؤساکن ما قبلش مکور واو را بیابدل کردند کید کشد. مکود: در اصل مکوود بود ضمه بر واو دشوار واشته نقل کرده بما قبل داوند دو واوساکن بهم آمدند یکی راحذف نمودند مکود شد. کد: مانوذاز تکود پیش از تعلیل مضارع بعد حذف علامت مضارع قاراساکن یافتند و عین را مفتوح بهمزه وصل مکور در اول او آوردند و آخر را موقوف ساختند اکود شد و واو بقاعده تکاد بالف بدل گردید والف با جماع دو ساکن افتاد کد شد، و یا از تکاد بعد تعلیل مضارع تا را افلندند، و آخر را موقوف شودند، الف با جماع ساکنین افتاد، و جمخینین در لا تکد نهی. مکواد: م چند که قاعده یکاد یافته می شود مگر چول و او طاق ساکن تقدیر یست چه مقصود مکواد و مکودة ملاقی ساکن تقدیر یست چه مقصود مکواد خوسید، واین جم مانع تعلیل ست، لبذا تبدیل نه شد، و در مکود و مکودة ملاقی ساکن تقدیر یست چه مقصود مکواد نر دسیبوید، واین جم مانع تعلیل است. مکادان احملش مکودان واو بقاعده یکاد بالف بدل شد.

منشعب ثلاثی: که بهکون باصفت مقدم ثلاثی است، وصفت مقدم بر موصوف در فاری بهکون آخر باشد، و پمکن که بحسر "باء" باشد مضاف به ثلاثی از قبیل اضافت صفت بموصوف. (توریق) الف وصل: الف بائیکه در اول کلمات در آید دو قسم بود، اصلی که در جمیع منصر فات مقابل "فاء" افتد چول الف امر واخذ زائد که در جمیع منصر فات مقابل فاء نیفتد، وآل یاء وصلی باشد که ما قبل آل بما بعد در تلفظ منصل شد، چنانچه الف احتنب و انفطر مثلا، و یا قطعی باشد مثل الف آمر م، وای الفها در اساء نیز باشد بلکه الف اصلی در حرف نیز بود. سوال: الف که در اول کلمه باشد متحرک بود والف ساکن بود نه متحرک و متحرک بهمزه بود نه الف، لیس الف گفتن چه معنی باشد؟ جواب: بهمزه را نیز الف گویند. سوال: سبب وصل ما بعد بما قبل در الف وانقطاع ما بعد از ما قبل در الف وانقطاع ما بعد از ما قبل در الف قطعی وصلی چیست؟ جواب: استعال عرب است، و قیاس را در آل مد خلے نیست. (توریق)

باب اول: بروزن إفْتِعَال جول الإجْتِنَابُ يربيز كرون.

تصريفه:

اِحْتَنَبَ يَحْتَنِبُ اِحْتِنَابًا فَهُوَ مُحْتَنِبٌ وَأَجْتَنِبَ يُحْتَنَبُ اِحْتِنَابًا فَهُوَ مُحْتَنَبُ الأمر منه اِحْتَنِبُ والنهي عنه لَا تَحْتَنِبُ.

الاقتباس: ياره نور چيدن، الاقتناص: صير كردن، الالتماس: جستن، الاعتزال: يكسو شدن، الاحتمال: يكسو شدن، الاحتمال: برواشتن، الاحتطاب: ربودن.

باب دوم: الاستفعال جول الاستنصار: طلب يارى كردن.

تصريفيه:

إِسْتَنْصَرَ يَسْتَنْصِرُ اِسْتِنْصَارًا فَهُوَ مُسْتَنْصِرٌ وَأُسْتُنْصِرَ يُسْتَنْصَرُ اِسْتِنْصَارًا فَهُوَ مُسْتَنْصَرٌ الأمر منه اِسْتَنْصِرْ والنهي عنه لَا تَسْتَنْصِرْ.

افتعال: دری باب دو حرف زیاده است الف قبل "فاه" و "تاه" میان "فاه" و "فین" مزید م باب باعتبار معنی آن باب باشد. الاجتناب: از "تاج المصادر" و "صراح" و "قاموس" معنی اجتناب کیسو شدن، و کرانه گرفتن و دور شدن معلوم می شود، و کیکن چول پر بیز کردن ترجمه اجتناب نموده، وازیخااست که شود، و کیکن چول پر بیز کردن ترجمه اجتناب نموده، وازیخااست که ترجمه آیت کریمه: و فاحتیو الرفی شدن و (الحج: ۳۰) احتراز کنید از پلیدی فر موده اند، و معنی احتراز و رفتن بر بیز کردن و اشته، کیکن اگر مصنف ترجمه کیسو شدن فر موده ی الحج: ۳۰) احتراز کنید از پلیدی فر موده اند، و معنی احتراز و رفتن مجبول بهنره و کیکن اگر مصنف ترجمه کیسو شدن فر مود بسبب اشارت بماخذ که جانب باشد مناسب نمودی. اُجشیب: ماضی مجبول بهنره و تا مضموم شوند؛ زیرا که ضمه فاء ممکن نیست، ورنه بهنره بیار شود، وضمه بهنره فقط که در معرض زوال ست کافی نیست، لهذا تارا نیز مضموم کردند، و بهجنیس در استنصر مجبول.

الاقتباس: از كتب معتبره لغت مثل "تاج" و" قاموس" و"صحاح" معنى اقتباس فراگر فتن علم وآتش، وفائده گر فتن مستفادى شود، مگر بعضے از تراجم قرآن مجيد كه درآن ترجمه آيت كريمه: ﴿ نَفْتُبِسُ مِنْ نُورِ كُمْ ﴾ (الحديد: ۱۲) ماروشنى گيريم از نور شانموده اند ماخذ مصنف هي معلوم مى شود. الاحتمال: چنانكه از " منتخب اللغات " معلوم مى شود. الاستفعال: دري باب سه حرف زائدست "الف" " سين " "تاء " قبل " فاء " ، وماده شناخت حروف زوائد بهال ماضى ست ، چنانكه سابق معلوم شد. الاستغفار: آمرزش خواستن، الاستفسار: پرسیدن، الاستنفار: رمیدن ورمانیدن، الاستغفار: رمیدن ورمانیدن، الاستخلاف: کسی را بجائے خویش یا بجائے دیگر نشانیدن، الاستمتاع: بر خورداری گرفتن بکے مابجیزے.

بدانکه مردوباب لازم ومتعدی آمده اند.

باب سوم: بر وزن انفعال چول الانفطار: شگافته شدن. بدانکه مر فعلیکه بری وزن آید لازم باشد.

تصريفه:

اِنْفَطُر يَنْفَطِرُ اِنْفِطَارًا فَهُوَمُنْفَطِرٌ الأمر منه اِنْفَطِرٌ والنهي عنه لا تَنْفَطِرْ

الانصراف: باز تُشتن ، الانقلاب: برگشة شدن، الانخفاف: سبک شدن، الانشعاب: شاخ در شاخ شدن.

باب جبارم: بروزن إفْعِلَال. بدانكه اين باب نيزلازم ست چول الاحمرار: سرخ شدن.

رميدن ورمانيدن: اول لازم و ثانى متعدى، وآل در بعض از نسخ بجائے واولفظ يا، واقع است بجائے خود نيست چراكد يا برائے افادت کے از دوامر جبهم آيد ور ميدن در مانيدن مر دو معنی استفار است نه کے از ال، وآنچ بعض توجيه نموده اند بايل كد لفظيكه دو معنی دار دور استعال بجزيج مراد نباشد غير وجيه است؛ زيراكه مقصود بيان معنی لغت ست نه اراده يك معنی از لغت. (توريق الشعب) فشانيدن: ودر بعض ننخ بجائے "نشانيدن" ايستانيدن واقع ست، حاصل مردو کے است، در "تاج" گفته: الاستحلاف ايستادن فواستن بجائے كے وخلاصة "صحاح" آئكه استخلاف دو معنی دارد: یكے آب كشيدن دوم خليفه كردن وظام آل ست كه مراد خليفه كردن بجائے خود باشد، للبذا در "صراح" گويد استخلاف خليفه كردن كے را بجائے خود، در "قاموس" ست: حلف فلانا جعله حميفة كاستحلفه، ودر بعض نسخ خليف بدون اضافت، ودر بعض باضافت بر تقدير اول عموم مراد ست، چنانكه مفاد "تاج" و"صحاح" ست و جمين مخارست، وبر تقدير ثانی خصوص. (توريق الشعب)

بحجيزے: ايں عبارت بعينه در "تاج" است. انفعال: بزيادت الف ونون پيش از فاء. انفطو: ماضی مجهول ايں باب وقت تعديه بياء بضم همزه وفاء باشد؛زيرا كه ضمه همزه در معرض زوال است، للبذاضمه بر فاء نيز كه ممكن بود افنر ودند، وما قبل حرف اخير راكسره دادند. افعلال: بزيادت الف پيش از فاء تكرار لام. (من قنوجی)

تصريف.

اِحْمَرَّ يَحْمَرُ اِحْمِرَارًا فَهُوَ مُحْمَرُ الأمر منه اِحْمَرَّ اِحْمَرِ اِحْمَرِ والنهي عنه لا تَحْمَرَّ لا تَحْمَرُ لا يَحْمَرُ لا يَحْمِرُ لا يَحْمِرُ لا يَحْمَلُوا يَعْمِلُوا يَعْمِلُوا يَعْمِلُوا يَعْمِلُوا يَعْمُ لا يَعْمِلُوا يَعْمِلُوا يَعْمِلُوا يَعْمِلُوا يَعْمِلُوا يَعْمِلُوا يَعْمِلُوا يَعْمُ لا يَعْمُونُ يَعْمُ لا يَعْمُ لا يُعْمِلُوا يَعْمُ لا يَعْمُ لا يُعْمِلُوا يَعْمُ لا يَعْمُ لا يَعْمُ لا يُعْمِلُوا يَعْمُ لا يُعْمِلُوا يَعْمُ لا يَعْمُ لا يُعْمِلُوا يُعْمِلُوا يَعْمُ لا يُعْمُونُ يُعْمُ لا يُعْمُ لا يُعْمُونُ يُعْمُ لا يُعْمُونُ يُعْمُ لا يَعْمُ لا يُعْمُ لا يُعْمُونُ يُعْمُ لا يُعْمُونُ لا يُعْمُ لا يُعْمُ لا يُعْمُ لا يَعْمُ لا يُعْمُ لا يُعْمُ لا يُعْمُ لا يُعْمُ لا يُعْمُ لا يَعْمُ لا يُعْمُ لا يُعْمُ لا يُعْمُ لا يُعْمُ لا يُعْمُ لا يُعْمُ لا يُع

الاخضرار: سنر شدن، الاصفرار: زرو شدن، الاغبرار: گرد آلوده شدن، الابلقاق: ابلق شدن اسب.

باب ينجم : بروزن افعيلال، چول الادهيمام: سخت سياه شدن.

تصريفه:

اِدْهَامَّ يَدْهَامُّ إِدْهِيْمَامًا فَهُوَ مُدْهَامُّ الأمر منه إِدْهَامُّ اِدْهَامُّ اِدْهَامِمْ والنهي عنه لا تَدْهَامَّ لا تَدْهَامُّ الأَمر لا تَدْهَامُّ الأَمر اللهُ عنه لا تَدْهَامُ لا تَدْهَامُ لا تَدْهَامُ لا تَدْهَامُ لا تَدْهَامُ لا تَدْهَامِمْ.

اهو یحمو: در اصل احمور بحمور محمور اخیرین بحسر رائے اول بودند دو حروف از یک جنس بهم آمدند، واول ایشال ساکن ونانی متحرک بحرت واجب، اول راساکن کرده در دوم اد عام نمودند احمد بحمد محمد شد. الا بلقاق: ابلق شدن اسپ وآل سپیدی باشد بارنگ دیگر. سوال: در "صحاح" و " صراح" و " قاموس" ترجمه اش لفظ اسپ اعتبار نموده، در " تاج" ترک نمود، وجه توفیق چیست؟ جواب: عدم اعتبار قید اسپ در "تاج" بنظر ماخذ ابلقاق ست که بلق بفتحتین و بلقه بهنم سیای وسفیدی، ودر آنها خصوصیت اسپ نیست و اعتبار قید ار در در بر گرکت بملاحظه آنکه استعال بلق و ابلقاق اکثر در اسپ باشدا گرچه باصل وضع لغت معتبر نیست، پس اعتبار وعدم اعتبار قید مند کور بهر دووجه مسطور درست باشد. (من توریق الشعب) اعتبار موری است که در تمای لغات، باب گذشته وایس، باب ودو، باب آیده امثارت بمعنی مبالغه است که در تمای لغات، باب گذشته وایس، باب ودو، باب آیده امثارت بمعنی مبالغه میکرد، که در این باب نوم در این معنی مبالغه میکرد، که در این معنی مبالغه مقدر راست؟ جواب: از کتب معتبره لغت در بعض کلمات باب افعه علی و اعتبار معنی مبالغه میکرد، که بیشتر باشد، ولیکن فی حد ذاته بیشتر نیست واز رضی مستفادی شود که در افعوال معنی مبالغه نه باشد؛ زیراکه معنی اعلوط عَسلا معنی ومنی میشود، و ما باست که در علو واسراع مبالغه نیست. (توریق میتوال معنی مبالغه نه باشد؛ زیراکه معنی اعلوط عَسلا گفت و منی مبالغه نه باشد؛ زیراکه معنی اعلوط عَسلا گفته و منی احداد و بیشتر نیست و از رضی مستفادی شود که در افعوال معنی مبالغه نه باشد؛ زیراکه معنی اعلوط عَسلا گفته و منی احداد و بیشتر نیست که در علو واسراع مبالغه نیست. (توریق میتوس)

الاسميرار: گندم گون شدن، الاكميتات: كميت شدن اسپ، الاشهيباب: سفيدشدن اسپ، الاشهيباب: سفيدشدن اسپ، الاصحيرار: خشك شدن نبات، الاسحيرار: همراز شدن. بدانكه اين باب لازم ست. باب ششم: بروزن افعيعال، چول الإخشيشان: سخت درشت شدن.

تعريفه:

الخشوشن يَخْشُو شِنُ اِخْشِيْشَانًا فَهُوَ مُخْشُو شِنُ الأمر منه اِخْشُو شِنْ والنهي عنه لاَ تَخْشُو شِنْ.

الإخرِيْرَاقُ: دريده شدن جامه، الإخلِيْلاَقُ: كهنه شدن جامه، الإمْلِيْلاَحُ: شور شدن آب، الإخْلِيْداَتُ: كان شريف نيامده است. ودر قرآن شريف نيامده است. الإحْدِيْدَابُ: كوزيشت شدن. بدانكه اين باب عم لازم ست، ودر قرآن شريف نيامده است. باب عفتم: بروزن إفْعِوَّالُ، چول الإحْلِوَّاذُ: شتافتن شتر.

تصريفه:

الْجُلُوَّذُ يَجْلُوَّذُ الْجُلِوَّاذًا فَهُوَ مُجْلُوِّذٌ الأمر منه الْجُلُوِّذُ والنهي عنه لا تَجْلُوِّذُ

الإخْوِوَّاطُ: چوب تراشيدن، الإعْلِوَّاطُ: قلاده در گردن شتر بستن، يقال:

كيت: آنچه رنگ سرخ سياه آميز دارد، كذا في "القاموس"، ودر "صراح" اسپ سرخ بال سياه دُم. الاحشيشان: اصلش الحضوشان بود، واو بحسره ما قبل ياء شد، احشيشان گشت. احشوشن: بزيادت سه حرف الف قبل "فاء"، وواو ميان "عين" و"لام" و تكرار عين. إجْلوَد: بزيادت سه حرف الف قبل فاء، وواو مشد و ميان عين ولام. (من قنوجی) الاخوواط: در كتب معتبره لغت بمعنی دراز كثيدن راه، ودام منقلب گرديده بند شدن بر پائ شكار، و تيز گذشتن نوشته، نه چوب تراشيدن كه معنی خرط است مجرد او ست، شايد مصنف بتخييل موافقت مجروكه از خاصيت اكثر ابوابست معنی "چوب تراشيدن" گفته. الإغلواط: قلاده و بحسر گردن بند، در تمامی نخ بنشعب معنی اعلواط قلاده در گردن شتر بستن مرقوم ست، وايل معنی در كتب معتبره لغت يافته نمی شود، ودر "صحاح" گويد يقال: اعلوط البعير اعلواطا إذا تعلق بعنقه و علاه، واعلوطني فلان لزمني، لينی اعلواط دو معنی دارد: يخ گردن شتر گرفته بر پشت او سوار شدن. ودوم بر چهپيدن، ودر "صراح" بهميل فلان لزمني، لينی اعلواط دو معنی دارد: يک گردن شتر گرفته بر پشت او سوار شدن. ودوم بر چهپيدن، ودر "صراح" بهميل فلان لزمني، لينی اعلواط دو معنی دارد: يک گردن شتر گرفته بر پشت او سوار شدن. ودوم بر چهپيدن، ودر "صراح" بهميل فلان لزمني، لينی اعلواط دو معنی دارد: يک گردن شر گرفته بر پشت او سوار شدن. ودوم بر چهپيدن، ودر "صراح" بهميل فلان لزمني، اعتمال داد توري مختروا) يقال: اين محاوره است يعني يقال: اعلوط البعير إلح مرگاه يا ويزد بگرونش گردن بند.

إعْلَوَّ طَ الْبَعِيْرَ إِذَا تَعَلَّقَ بِعُنُقِهِ قَلادَةً. بدانكه اين باب بهم لازم است ودر قرآن شريف نيامده. باب شم لازم است ودر قرآن شريف نيامده. باب شم لازم البيشم : بر وزن إفَّاعُل، چون الإِثَّاقُلُ: گران بار شدن وخود را گران بار ساختن.

تصريفه:

إِثَّاقَلَ يَثَّاقَلُ إِثَّاقُلًا فَهُوَ مُثَّاقِلٌ الأمر منه إِثَّاقَلْ والنهي عنه لا تَثَّاقَلْ

الإدَّارُكُ: وررسيدن ووررسانيدن، الإستاقطُ: ميوه از درخت افكندن، الإشَّابُهُ: بمشكل شدن، الاحَّالُحُ: بايكُ ديگرآشتي كرون. الاحَّالُحُ: بايكُ ديگرآشتي كرون.

باب تنم : بروزن افتكل، چول الاطَّهْرُ: ياك شدن.

تصريفه:

اطَّهَرَ يَطُّهُو اطُّهُرًا فَهُو مُطَّهِّرٌ الأمر منه اطَّهَّر والنهي عنه لا تَطُّهَّرْ

الاِزَّمُّلُ: جامه بر سر كثيرن، الاِضَّرُّعُ: زارى كردن، الاِجَنُّبُ: دور شدن، الاِدَّكُرُ: پند پذير فتن وياد كردن.

بدانكه اصل باب افاعل وافعل، تفاعل و تفعل بوده تاراساكن كرده بفاء بدل كردند و فاءرادر فاء

لازم است: یعنی باعتبار اکثر و تعدید بسیار کمتر آمده. بروزن: بزیادت سه حرف یک الف قبل "فاه" ویک میان "فاه" و "عین" و تکرار "فاه". الاسگفش: در کتب معتبره لغت مثل "صحاح" و "قاموس" وغیره. (من قنوجی) یَطَهُوُ: در مضارع معروف مزید ثلاثی و ربای با بهمزه و صل که برائ باب باشد علامت مضارع بفتح باشد و ما قبل حرف اخیر بحسر و در آنکه الف و صل بعداد غام برائ تعذر ابتداه بهکون آید ما قبل حرف اخیر نیز بفتح باشد چنا نکه سابق معلوم شد و ریشاقل و یطهر چنال است و تفصیلش می آید. الاز مُلُّ: جامه بر سر کشیدن، و در "تاج" گفته: التزمل خویشتن را در جامه پیچیدن، و در "قاموس" آورده تومین می آید. الاز مُلُّ: جامه بر سر کشیدن، و در "تاج" گفته: التزمل خویشتن را در کدامی کتاب معتبر شاید بملاحظه مصنف هی گذشته باشد. اصل باب افاعل: سوال: باب تفاعل و تفعل را قرار دادن اصل باب افاعل و افعل به اصل محض مصنف هی گذشته باشد. اصل باب افاعل و افعل به اصل محض در است تا اصلی را از زائد ممتاز کنند، پس بودن یک کلمه که در است؛ زیرا که فاه و عین و لام باشد اصل و بودن و یگرے که در ال نیز جمیس حروف باشند فرع، وابدال تابناه اد غام فاه و رفاه معنی چیست؟ =

ادغام نمودنداز جهت مجانست در مخرج، پس همزه وصل مکسور در اول او در آور دند تا ابتدا بسکون لازم نیایدافی وافعال و رفعی است: لازم نیایدافیًاعُلُ و اِفَعُّلُ شد. اما آنکه در والف وصل در نیاید آنراین باب است: باب اول: بر وزن إفعال چول الإحْرَامُ گرامی کردن.

تصريفه:

أَكْوَمَ يُكْرِمُ إِكْرَامًا فَهُوَ مَكْرِمٌ وَأَكْرِمَ يُكْرَمُ إِكْرَامًا فَهُوَ مُكْرَمٌ الأمر منه أَكْرِمْ والنهي عنه لاَ تَكْرِمْ.

الإسلام: مسلمان شدن و گرون نهاون بطاعت، الإذهاب: برون، الإعلام: آشكارا كرون، الإكمال: تمام كرون.

بدانکه ههمزه امر حاضر این باب و صلی نیست، بلکه ههمزه قطعی ست که حذف کرده شده است از . . علم مخلف باب نشود

اکوم: بزیادت یک حرف یعنی بهمزه قطعی قبل فاد. و صلی عیست: که ماقبل دا بما بعد و صل نماید، بلکه قطعی است که ماقبل دااز ما بعد منقطع می سازد. سوال: وجه تخصیص بهمزه قطعی بامر حاضر چیست؛ زیرا که در تمای صیعنها نے ایں باب بهمزه قطعی است اگر چه در بعضے نقذیری باشد؟ جواب: در امر حاضر سائر ابواب سابق که در ان بعد حذف علامت مضارع فاء ساکن مانده بهمزه و صل آمده، بنابر آن در پنجابهم توجم می شد که در امر حاضر این باب بهم بهمزه و صل باشد برائ و فع این و بهم تخصیص امر حاضر فر مود. سوال: امر حاضر عام است از ینکه معروف باشد یا مجهول، و بهمزه قطعی در معروف حاضر باشد نه مجهول، پس قید معروف ضروری چرا ترک فر مود؟ جواب: گفتگو در امر سے ست که در ان بعد حذف علامت مضارع بهمزه آمده باشد، وآن حاضر معروف باشد و بس و اس، وامر حاضر مجهول مثل امر عائب و منظم در حقیقت مضارع است که لام مکور در امر جازم مثل لم بران داخل شده، پس و کس و فعی ساز و در البندانه فر مود. سوال: وجه شخصیص فته بهمزه قطعی و کسره و ضمه بوصله چیست؟ و حالی ساز آید؛ زیرا که قطعی و در درج کلام نیفتد، و حواب فتی بسیار آید، و شخصی فته بهمزه قطعی و در درج کلام نیفتد، و حالی ساقط شود، پس خفیف ست و کسره و ضمه قتیل با آنکه کمتر آید مناسب باشد.

مضارع او لیمنی تُکْرِمُ که در اصل تُأَکْرِمُ بوده است از برائے موافقت اُکْرِمُ که در اصل اُاکْرِمُ بوده است، همزه **ثانی از جهت اجتماع همز تین افتاد اُ**کْرِمُ شد.

باب دوم: بروزن تفعيل چول التصريف گردانيد.

تقريفه:

صَرَّفَ يُصَرِّفُ يُصَرِّفُ تَصْرِيْفًا فَهُوَ مُصَرِّفٌ وَصُرِّفٌ وَصُرِّفَ يُصَرَّفُ تَصْرِيْفًا فَهُوَ مُصَرَّفٌ الأمر منه صَرِّفُ والنهى عنه لا تُصَرِّفُ.

التَّكُذيْبُ وَالْكِذَّابُ: كسى را وروغ زن واشتن، التقديم: بيش شد وبيش كرون، التمكين: جائے واون، التعظيم: بزرگ واشتن، التعجيل: شتابی كرون. باتعظيم: بزرگ واشتن، التعجيل: شتابی كرون. باب سوم: بروزن تَفَعُّلْ چول التَّقَبُّلُ: بذير فتن.

تضريف

تَقَبَّلُ يَتَقَبَّلُ تَقَبُّلًا فَهُوَ مَتَقَبِّلٌ وَتُقَبِّلُ يُتَقَبَّلُ تَقَبُّلاً فَهُوَ مُتَقَبَّلٌ الأمر منه تَقَبَّلْ والنهي عنه لاَ تَقَبَّلْ. عنه لاَ تَقَبَّلْ.

= سوال: بریں تقدیر مثل ابواب سابق که حرکت ہمزہ ہائے مصادر آنہا تا بع حرکت ہمزہ ماضی باشد بایستی که افعال مصدر بفتح الف بودے؟جواب: اگرافعال بفتح الف بودے مکتبس بوزن جمع گشتی، وآں زشت ست.

همزه هافی: از جهت ِ اجتماع همز تین افتاد وجو با برخلاف قیاس؛ زیرا که قاعده آو مل در اصل أعمل بود مقتضی افعال ابدال همزه ثانی بواو است. تفعیل: سوال: سبب آوردن باب تفعیل بعد باب افعال چیست؟ جواب: شرکت م روو در اکثر خاصیتها مثل: تعدیه وتصییر وسلب وصیرورت، وزیادت یک حرف و موافقت در مضارع معروف در ضم علامت مضارع و کسره ما قبل آخر. صَوَّفَ: بزیادت یک حرف وآل تکرار عین ست.

دروغ نرماید، شعر: دروغ زن: دروغ گوودروغ زن در فارسی بیک معنی ست شیخ سعدی شیر ازی می فرماید، شعر: نو که در بند خویشتن باشی عشق بازی دروغ زن باشی اتوریق التَّفَكُّهُ: ميوه خورون، التَّلَبُّثُ: ورنَّكُ كرون، التَّعَجُّلُ: شتافتن، التَّبَسُّمُ: وندان سفيد كرون.
والتِه الله الله والتَه عَلَى الله والله عَلَى الله الله عَلَى اللهُ عَلَى اللهُ اللهُ عَلَى اللهُ اللهُ عَلَى اللهُ عَل

باب جيهارم: بروزن مُفَاعَلَة جول الْمُقَاتَلَةُ وَالْقِتَالُ: بالْجُديْرُ كارزار كرون.

قَاتَلَ يُقَاتِلُ مُقَاتَلَةً وَقِتَالاً فَهُوَ مُقَاتِلٌ وَقُوتِلَ يُقَاتَلُ مُقَاتَلَةً وَقِتَالاً فَهُوَ مَقَاتَلٌ الأمر منه قَاتِلْ بزيادت الف ميان قار وعين و النهي عنه لا تُقَاتِلْ.

الْمُعَاقَبَةُ وَالْعِقَابُ: بِايك ويكر عذاب كرون، الْمُخَادَعَةُ وَالْحِدَاعُ: فريفتن، الْمُلازَمَةُ

التعجل: شتافتن وشتاب كرون مر وو آمده، ووري جامراد ثاني ست چه در "منس العلوم" گفته: تعجل أي عجل، قال الله تعالى: ﴿ فَمَنْ تَعَمَّلُ فِي يَوْمَيْنَ فَلا إِنَّمَ عَلَيْهِ ﴾ (البقرة: ٢٠٣) ويقال: تعجل منه كذا أي أخذه عاجلا ليعني وومعني وارويكي شتاب کردن، ودیگر از کے چیزے شتاب گرفتن، وہمیں وو معنی در "تاج" نیز مذکور ست؛ زیراکہ درال می گوید: التَّعَبُّلُ: شتافتن وشتاب شدن. (توریق)

التبسيم: بزيادت دو حرف ، "تاء " قبل " فاء " وتكرار "عين " . سفير كردن: چناں خنديدن كه زياده از سفيدى دندان ظام نه شود ، در ار دومسکرانا گویند . <mark>برجاکه</mark>: گیخی در مضارع و نهی معروف؛ زیرا که در مجهول اگر تائے اول حذف شود التباس بمعروف لازم آيد، واگر دوم ساقط گرد ديمضارع مجهول باب تفعيل ودر تفعل و مفاعلة در تفاعل و فعللة در تفعلل، وملحق بدحرج در ملحق بتدحرج مكتبس شود ، واین روانیست . (اصول)

يك تاه را: يك تاه راحذف كنند بحذف جائز قياى مطرد؛ زيرا كه در آمدن دو تا متوافق الحركة چيم بر زيان عرب تقبل است. (شرح اصول) بایک دیگرعذاب کرون: باب مفاعلت اگرچه برائے مشارکت ست، لیکن در لغات چند معنی مشارکت نیست، ومعاقبه منجمله جمال لغات است چول عاقبت اللص معنے عذاب كروم وزورا، پس ازوياو لفظ بايك ويگر كه ولالت بر معنى مشارکت می نماید شاید که سهو ناسخ باشد.

فريفتن: بكسر تين بمعنى فريب دادن، كذا في "الكشف" ودرآية كريمه: الأن المنافقين يُحادِعُونَ الله الله النساء: ١٤٢) خداع جمعنی ظاہر کر دن خلاف فی القلب است، بدال جہت کہ منافقان کفرینہاں داشتند وایمان آ شکارا کر دند.

تصريفه:

تَقَابَلَ يَتَقَابَلُ تَقَابُلًا فَهُوَ مُتَقَابِلٌ وَتُقُوبِلَ يَتَقَابَلُ تَقَابُلًا فَهُوَ مُتَقَابَلٌ الأمر منه تَقَابَلْ والنهي عنه لَا تَقَابُلْ.

التَّحَافُتُ: با يك ديگر سخن بنهال گفتن، التَّعَارُفُ: با يك ديگر شناختن، التَّفَاخُرُ: با يك ديگر فخر كردن.

امار باعی نیز بر دو گونه است: یکے مجر د که دروحرف زائد نباشد. دوم: منشعب که دروحرف زائد ہم باشد. اماآنکه دروحرف زائد نباشد آنرا یک باب ست، دایں باب لازم و متعدی نیز آمدہ ست.

باب اول: بروزن فعللة چول البَعْشَرَةُ: برانكيختن.

لا تقابل: از ینجایک تا بسبب اجتماع دو تا بموجب قاعده بالاساقط گردید. منشعب: در بعضے نسخ منشعب که لفظ منشعب بتاء ست ظاہر اسہوِ قلم ناسخ باشد؛ چراکه زیادتِ تاء و جے ندارد. (توریق)

یک باب ست: آل رایک باب است. سوال برائے ربائی مجرد و جے بودن یک باب چیست؟ جواب: در ربائی مجرد بسبب کثرت حروف که موجب ثقل ست فتحات را که موجب خفت ست اختیار کردند، لیکن چول توالی اربع حرکات در کلام ایشال بسبب ثقل ممنوع است برائے دفع این محذور سکون حرف ثانی اختیار کردند، و باقی حروف را بر فتح گذاشتند بریں تقدیر برائے ربائی جزیک وزن نباشد مخضرا، (توریق) لازم: ودر بعضے از نسخ که لازمی بیائے نسبت است ظام اسہو قلم ناسخ ست؛ زیرا که فعل خود لازم ہے باشد نہ این که نسبت به لازم دارد. باب اول: چول ربائی را سوائے یک باب باب دیگر نیست، پس "اول" گفتن درست نه باشد؛ زیرا که اولیت و ثانویت از مفهومات اضافه است، پس صواب آل بود که بجائے قول "باب اول" بر وزن فعلله وآل فعلله ست می فر مود. (توریق)

تصريفيه:

بَعْثَرَ يُبَعْثِرُ بَعْثَرَةً فَهُوَ مُبَعْثِرٌ وَبُعْثِرَ يُبَعْثَرُ بَعْثَرَةً فَهُوَ مُبَعْثَرٌ الأمر منه بَعْثِرٌ والنهي عنه لاَ تُبَعْثِرْ

الدَّحْرَجَةُ: بسيار گردانيدن، الْعَسْكَرَةُ: لشكر ساختن، الْقَنْطَرَةُ: بل بستن، الزَّعْفَرَةُ: رنَكَ كردن بزعفران.

امار باعی منشعب که در و حرف زائد باشد آن نیز بر دو گونه است: ییچ آنکه در و همزه و صل نباشد، ودیگر آنکه در و همزه و صل باشد، اماآنکه در و همزه و صل نباشد نیزیک باب است، وایس باب لازم است، ودر قرآن شریف نیامده است .

باب اول: بروزن تَفَعْلَلَ چول التَّسَوْ بُلُ بيرا من يوشيدن. در النت آمده تسربل أي ليس السربال .

تقريفه:

تَسَرْبَلَ يَتَسَرَبَلُ تَسَرُبُلًا فَهُوَ مُتَسَرُبِلُ الأمر منه تَسَرْبَلُ والنهي عنه لا تَتَسَرْبَلْ المرمن منه تَسَرْبَلْ والنهي عنه لا تَتَسَرْبَلْ المرمن منه تَسَرْبَلْ والنهي عنه لا تَتَسَرْبَلْ المرمن منه تَسَرْبَلْ والنهي عنه لا تَتَسَرْبَلْ والنهي عنه لا تَتَسَرْبَلْ والنهي عنه لا تَتَسَرْبَلْ

التَّبَرْ قُعُ: برقع بوشيدن، التَّمَقْهُرُ: مقهور شدن، التَّزَنْدُقُ: زندلِق شدن، التَّبَحْتُونُ:

يبعثو: بعنم علامتٍ مضارع وكسره ماقبل حرف اخير مضارع معروف، التسويل: در لغت آمده تسربل أي لبس السربال. التبرقع: برقعه بغنم باء و قاف م ردو، وبفتح قاف نيز جامه ايست كه زن روئ خود بآل پوشد، كذا في "مثمس العلوم" ودر "صراح" روئ بندزنان وستور. (توريق)

التمقهو: ودر بعضے از نسخ بجائے آل التَّغَشُّمُ بتشدید میم واقع است، این مر دو لغت اولا در کتب معتره لغت یافته نمی شود، واگر یافته شدند به از ملحقات دَحْرَ به بودند به نداز تَدَحْرَ به که رباعی مزید است زیرا که در رباعی مزید فقط تا زائد باشد، واین جا میم در اول یکے، واخیر دوم نیز زائد ست که مجر دش قهر و غشم است آرے اگر بجائے التغشم التغشم بمعنی به قهر گرفتن چیزے را، وخشم گرفتن بود به بر جا نمود به بالکسر جماعتے است از مجوس که باری تعالی را دو گویند و غیره و غیره . (منه) التبختو: بناز وانداز خرامیدن، خرامیدن خود با ناز رفتن را گویند، چنانکه در "مؤید الفضلاء" و "فربینگ رشیدی" مصرح ست، پس بازدیاد لفظ " ناز " حاجت نباشد، مگر آنکه بمعنی خرامیدن را از ناز مجر د نمایند، و بمعنی مطلق رفتن گویند، واین تجرید فیما بین آنها بسیار شائع وذائع است برین تقدیر لفظ " با ناز " زائد از حاجت و بیکار نباشد. (توریق الشعب حکیم محمد عسکری قنوجی)

بناز خراميدن. اماآئكه درو بهمزه وصل درآيد آنراد و بابست، دآن مرد و باب لازم ست. باب اول: بروزن إفْعِنْلاَل، چول الإبْرِنْشَاقُ: شاد شدن.

تصريفه:

إِبْرَنْشَقَ يَبْرَنْشِقُ إِبْرِنْشَاقًا فَهُوَ مُبْرَنْشِقُ الأمر منه إِبْرَنْشِقْ والنهي عنه لا تَبْرَنْشِقْ

الإِحْرِنْجَامُ: جَمَع شدن، الإبْلِنْدَاحُ: فراخ شدن جائگاه، الإسْلِنْطَاحُ: برقفا خفتن، الإِحْرِنْجَامُ: برقفا خفتن، الإِعْرِنْكَاسُ: سياه شدن موئ برانكه إين باب در قرآن شريف نيامده است. برانكه إين باب در قرآن شريف نيامده است. باب دوم : بر وزن إفْعِللاَل چول الإقْشِعْرَادُ: موئ برتن خاستن.

تصريفيه:

اِقْشَعَرَّ يَقْشَعِرُّ اِقْشِعْرَارًا فَهُوَ مُقْشَعِرُّ الأمر منه اِقْشَعِرَّ اِقْشَعِرِّ اِقْشَعْرِ والنهي عنه لا تَقْشَعِرَّ لا تَقْشَعِرِّ لا تَقْشَعْرِ د.

الإِقْمِطْرَارُ: سَخْت ناخوش شدن، الإِشْفِتْرَارُ: پراگنده شدن،

الابرنشاق: شاد شدن، ودر "قاموس" سوائ این معنی دو معنی دیگر نوشته شگوفه آوردن وشگوفه داشدن. الاعرنگاس: بعین ورائ ممکتین ونون ساکن، ودر بعض نخ بجائ سیاه شده موئے سیاه شده چیزے نوشته، واین سهو نائخ است؛ زیرا که معنی اعرنگاس سیاه شدن چیزے نوشته، واین سهو نائخ است؛ زیرا که معنی اعرنگاس سیاه شدن چیزے نیست، بلکه خاص ست بموئ، چنانکه در کتب معتبره لغت مصرح است. (توریق الشعب) الاقشعواد: بزیادت الف قبل فاء و تکرار لام. موئ برش: و معنی لرزیدن جلد بهم آمده است چنانکه در "قاموس" گوید: اقشعر حلده أحدته قشعویرة أي رعدة انتهی. و رعدة بکسر را لرزه را گویند، وازینجاست که در تفییر "موامب علیه" ذیل آیت کریمه: ﴿ تَقْشُعِرُ مِنْهُ حُلُودُ الَّذِینَ یَحْشُونَ رَبُّهُمْ ﴾ (الزمر: ۲۳) یعنی مے لرزد پوست بر تنهائ آنانکه مے ترسند از پروردگار خود ترجمه نموده. (توراق الشعب مع زیادة)

افشعو: بزيادت الف قبل فاء ونون ميان عين ولام اول. ناخوش شدن: بنابر آنچه در "صراح" ست، ودر "تاج المصادر" و"شمس العلوم" بمعنی سخت شدن روز و بگریختن، وفراہم آمدن کيج بالائے ديگرے ترجمه تراکم وتافتن کژوم وم راوجع کردن سژوم نفس خود رابرائے نزدیکی جستن بکھے نوشتہ، وجه توفیق در معنی مرقوم منشعب موافق "صراح" ومعنی اول مرقوم "تاج" و"شمس العلوم" ایں که ظاہرا شختی روز جزاء در ناخوشی نباشد، للہذا سخت شدنِ روز راسخت ناخوش شدن تعبیر فرمودہ است. الإزْمِهْرَارُ: سرخ شدن چيم، الإسْمِهْرَارُ: سخت شدن خار، الإسْمِخْرَارُ: بلند شدن. بدانكه الإزْمِهْرَارُ: ساب در قرآن شریف آمده ست، كما قال الله تعالى: ﴿ تَقْشُعِرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشُونَ رَبَّهُمْ ﴿ وَالرَمِنَ ٢٣).

اما ثلاثی منشعب که ملحق بر باعی است نیز بر دو گونه است: یخی آنکه ملحق بر باعی مجرد باشد، ودوم آنکه ملحق بر باعی مجرد نباشد، اما آنکه ملحق بر باعی مجرد باشد آنرا هفت باب ست. باب اول: بروزن فَعْلَلَة بشکرار اللام چول الْجَلْبَيّة: ٔ چادر پوشیدن.

تصريفه:

جَلْبَبَ يُجَلِّبِ جَلْبَبَةً فَهُوَ مُحَلْبِتٌ وَجُلْبِبَ يُجَلْبِبَ جُلْبَبَةً فَهُوَ مُحَلِّبِ الأمر منه جَلْبِبْ والنهي عنه لا تُحَلْبِبْ.

الشَّمْلَلَةُ: شتافتن، وليس هذا الباب في القرآن.

باب ووم: بروزن فَعْنَلَةٌ بزيادة النون بين العين واللام يول القَلْنَسَةُ: كلاه لوشيدن

سرخ شدن چیم از خشم ؛ زیرا که در " قاموس" چار معنی نوشته ؛ در خشیدن ستاره، سرخ شدن چیم از خشم ، ترش کردن روئ شدن چیم از خشم ؛ زیرا که در " قاموس" بیا برا آنچه در اکثر آسخ واقع ست وآل در ست نمی نماید بلکه متعدی است چنانکه از " قاموس" معلوم می شود ؛ زیرا که در " قاموس" تحکیب را مطاوع حکیب بی آرد ، ومی گوید : حکیب نیم معامت مضارع و کسره ما قبل آخر " بیلب" : چادر بوشیدن ست چنانکه سے آید پس معنی حلیته چادر بوشانیدن باشد . پیلب : بینم علامت مضارع و کسره ما قبل آخر چنانکه مسبوق شد . (من) شتافتن : درین جابمعنی شتاب کردن ترجمه او اسراع ست نه جمعنی دویدن ؛ زیرا که شمس العلوم سے گوید : شخلگهٔ الإسراع ، ومنه نافة شملال أي سریعه ، ودر ترجمه " قاموس " می گوید : شخلگ دامن بر زود سرعت نمود . (توریق) وليس : یعنی نیست این باب در قرآن مجید . القلنسة : کلاه پوشیدن در تمام نیخ موجوده منشعب لفظ "پوشیدن" که مطاوع بوشانیدن ست واقع شده ، واین معنی خلاف کتب معتبره لغت ست ، پس معنی که مصنف نوشته معلوم نیست که از کباآ ورده ، همینی در معنی جور به و سرو له و حیعله پاتابه پوشیدن وازار پوشیدن و پراهن به آسین پوشیدن که معانی لازم باشد سه نوسه ، چانکه سے آید ، لیکن در کتب معتبره لغت مت معدی یافته می شود .

نصر لفه:

قَلْنَسَ يُقَلْنِسُ قَلْنَسَةً فَهُوَ مُقَلْنِسٌ وَقُلْنِسَ يُقَلْنَسُ قَلْنَسَةً فَهُوَ مُقَلْنَسٌ الأمر منه قَلْنِسْ والنهي عنه لا تُقَلْنِسْ.

وليس في القرآن.

باب سوم: بروزن فَوْعَلَةٌ بزيادة الواو بين الفاء والعين يون الْجَوْرَبَةُ: باتتاب يوشيدن. تقريفه:

جَوْرَبَ يُجَوْرِبُ جَوْرَبَةً فَهُوَ مُجَوْرِبٌ وَجُوْرِبَ يُجَوْرَبُ جَوْرَبُ جَوْرَبَةً فَهُوَ مُجَوْرَبٌ الأمر منه جَوْرَبْ والنهي عنه لا تُجَوْرِبْ.

الْحَوْقَلَةُ: سخت پيرشدن، وليس في القرآن.

ياب جيارم: بروزن فَعْوَلَةٌ بزيادة الواو بين العين واللام يول السَّوْوَلَةُ: ازار يوشيدن. تصريفه:

سَرُّولَ يُسَرُّولُ سَرُّولَةً فَهُوَ مُسَرُّولٌ وَسُرُّولَ يُسَرُّولُ سَرُّولَةً فَهُوَ مُسَرُّولُ الأمر منه سَرُّولُ والنهي عنه لاَ تُسَرُّولُ.

وليس : يعنى نيست اين باب ورقرآن مجيد. الجورية: در" ناج" گفته : الْحَوْرَيَّةُ جورب بوشانيدن. الحوقلة: سخت پيرشدن و ور "ناج" گفته : الْحَوْرَيَّةُ جورب بوشانيدن. الحوقلة : سخت پيرشدن و عاجز شدن از جماع ظاهرا دو معنی باشد مرحوقله را که يخازال مصنف الوشته ، و تماى معانی لغت نوشتن ضرور نيست و پختمل که مجموع يک معنی باشد يعنی عاجز شدن از جماع بسبب پيری ، چنال که اين معنی از عبارت "صحاح" و "شمس العلوم" بفيم ظاهر ترباشد. وليس: ونيست اين باب در قرآن مجيد. السرولة: ازار بوشيدن ، وفی "الناج" ازار بوشانيدن ، قال في "شمس العلوم" : سرولته أي ألبسته السراويل ، والسراويل أعجمية والجمع السراويلات، يعنی لفظ "سراويل" عربی الاصل نيست مجمی ست ، وجمع او سراويلات است ، ودر " صراح" گفته : سراويل ازار مذكر ومؤنث مر و آمده ، واحد سراويل" است ، يقال: سرولته فتسرول ، يعنی ازار بوشانيدم اورا پن ازار بوشيد . قربي الشعب) .

الْجَهْوَرَةُ آواز بلند كرون، وليس في القرآن.

باب بيجم: بروزن فَيْعَلَة بزيادة الياء بين الفاء والعين جول الْخَيْعَلَة: بيرا بمن بِ آستين بوشيدن. تصريفه:

خَيْعَلَ يُخَيْعِلُ خَيْعَلَةً فَهُوَ مُخَيْعِلٌ وَخُوْعِلَ يُخَيْعَلُ خَيْعَلُ فَهُوَمُخَيْعَلُ الأمرمنه خَيْعِلْ والنهي عنه لا تُخَيْعِلْ.

الْهَيْمَنَةُ: گواه شدن, يقال: إن الهاء فيه مبدلة من الهمزة. الصَّيْطَرَةُ: برگماشته شدن، وجاء في القرآن كما قال الله تعالى: ﴿لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ ﴾ (الغاشية:٢٢). بدائكه خُوْعِلَ وراصل خُيْعِلَ بود، از جهت ضمه ما قبل ياء واوگشت، خُوْعِلَ شد.

باب ششم: بروزن فَعْيَلَةٌ بزيادة الياء بين العين واللام، چول الشَّرْيَفَةُ: افنروني برگهائے كشت بريدن.

تقريفه:

شَرْيَفَ يُشَرْيِفُ شَرْيَفَةً فَهُوَ مُشَرْيِفٌ وَشُرْيِفَ يُشَرْيَفُ شَرْيَفُ شَرْيَفَ فَهُوَ مُشَرْيَفً الأمر منه شَرْيِفْ والنهي عنه لا تُشَرْيِفْ.

ولیس: ونیست این باب در قرآن مجید. الخیعلة: پیرائن به آسین بوشانیدن. ودر "تاج" گفته: پیرائن به آسین بوشانیدن بوشانیدن و در "صراح" گفته: یخیکل پیرائن به آسین حیعله بوشانیدن آن، ازین جمه معلوم شد که بجائه بوشانیدن بوشانیدن باید. یقال: گفته می شود بدرستیکه با در "هیمنه" بدل به زوآمده است. در "شمن العلوم" می گوید: که قائل این قول محمه بن یزیداست، چون این قول بیندیده مصنف نیست، لبذا از لفظیفال صیخه مجهول که برائ تمریض می آیداشارت بضعف آن می فرماید نزوش این با اصلی است. و معنی بر دو یکی است. فرماید نزوش این با اصلی است. و معنی بر دو یکی است. و جاه: یعنی در قرآن مجید آمده ست چنانکه فرمود خدائ تعالی: نیستی بر ایشان گماشته شده. به مصنیطو: بصاد و سین بر دو آنرا گوید که بر گماشته باشد ماخوذ است از سطر جمعنی نوشتن.

الْجَزْيَلَةُ زراندوون، وليس في القرآن.

باب بمفتم: بر وزن فعلاة بزيادة الألف المبدلة من الياء بعد اللام يون: القَلْسَاةُ كلاه بوشيدن اصله قَلْسَية فانقلبت الياء ألفا لتحركها وانفتاح ما قبلها.

تصريفه:

قُلْسَى يُقَلْسَى قَلْسَاةً فَهُوَ مُقَلْسٍ وَقُلْسِيَ يُقَلْسَى قَلْسَاةً فَهُوَ مُقَلْسًى الأمر منه قَلْسِ والنهي عنه لا تُقَلْسِ.

الْحَعْبَاةُ: اقَلَىٰدن، وليس في القرآن. يُقَلِّسِيْ وراصل يُقلِّسِيُ بود ضمه، برياء وشوار داشته ساكن كردند، ساكن كردند، على شد، مُقلِّسِ در اصل مُقلِّسِيٌ بود، ضمه برياء وشوار داشته ساكن كردند، التقاعُ ساكنين شد ميان ياء وتنوين، يا افتاد مُقلِّسٍ شد، وقلْسِيَ براصل خود ست، يُقلْسَى در اصل أيقلْسَى بود ياء متحرك ماقبلش مفتوح ياء الف گشت يُقلْسَى شد، مُقلَّسَى در اصل مُقلَّسَى بود ياء متحرك ماقبلش مفتوح ياء الف گشت يُقلْسَى شد، مُقلَّسَى در اصل مُقلَّسَى بود ياء را از جهت فتح ما قبل بالف بدل كردند، التقاعُ ساكنين شد ميان الف وتنوين، الف افتاد مُقلَّسِ شد، لا تُقلَّس در اصل الف افتاد مُقلِّسِ بوده است، اينجا نيزياء بعلامت جزمی افتاد لا تُقلَّسِ شد، لا تُقلَّس در اصل لا تُقلَّسِ در اصل لا تُقلَّسِ در اصل الله به بعلامت جزمی افتاد لا تُقلَّسِ شد، لا تُقلِّسِ در اصل لا تُقلَّسِ شد.

الجزيلة: در كتب معتره لغت بجيم ورائع مملة يافته مى شود بمعنى بردن وبرداشتن، در "قاموس" گويد: حزيل التراب سفاه بيده ليمنى برد يا گل بر داشت بدست خود، نه بزائع معجمه بمعنى زر اندودن چنانکه در كتاب است شايد بزائع معجمه بمعنى زراندودن در نظر مصنف گذشته باشد. وليس في القوآن: ونيست اين باب در قرآن شريف. (مولوى محمد عسكرى) كله پوشيدن: درين جاجم بجائع پوشيدن پوشيانيدن بايد، ووجش مكرر گذشت.

فانقلبت: لینی بسبب متحرک بودنش و فتح ماقبل خود بالف بدل گردید. (قنوجی) ولیس فی القوآن: ونیست این باب در قرآن مجید. پاء الف گشت: اورا بالف بدل کردند. (مولوی حکیم سید محمد عسکری قنوجی عم فیصنه)

اما آنکه ملحق برباعی منشعب باشد آل نیز بر دو گونه ست: یخی آنکه ملحق به تَدُخْرَجَ باشد، دوم آنکه ملحق بداخْرَنْجَمَ باشد، اما آنکه ملحق به تَدَحْرَجَ باشد آنراهشت باب ست.

باب اول: بروزن تَفَعْلُلٌ بزيادة التاء قبل الفاء وتكرار اللام، چول التَّجَلْبُ : عادر يوشيدن. تصريفه:

تَجَلْبَبَ يَتَجَلّْبَ تَجَلّْبًا فَهُوَ مُتَجَلِّبٌ الأمر منه تَجَلّْبَ والنهي عنه لا تَجَلّْبَ

التَغَبُّرُرُ: كُرُوآلووه شدن، وليس في القرآن.

باب دوم: بر وزن تَفَعْنُلٌ بزيادة التاء قبل الفاء، والنون بين العين واللام، چول التَّقَلْنُسُ: كلاه يوشيدن.

تقريفه:

تَقَلْنُسَ يَتَقَلْنُسُ تَقَلُّنُسًا فَهُوَ مُتَقَلّْنِسٌ الأمر منه تَقَلّْنُسْ والنهي عنه لا تَتَقَلْنُسْ

وليس في القرآن.

باب سوم: بر وزن تَمَفْعُلُ بزيادة التاء والميم قبل الفاء، چول التَّمَسْكُنُ: حالت خوارى بيدا كرون. پيدا كرون.

بروو گونه: اے بر دونوع است. لا تبعلنب: بحذف یک تاء ہم درست است وہم چنیں درابواب آئندہ. النغبر ورابعضے از نسخ بجائے التعبر ر التصعب: گرال شدن، ودر بعضے التصعبر: گردآلودہ شدن، ودر بعضے التمعر و آلودہ شدن و وربعضے التمان و وربعضے دربائی ملتی بر تقریر شوت ربائی مزید ست نه ثلاثی ملتی بربائی. (توریق الشعب بتغییر) التمان و الت خواری پیدا کردن، و در بعضے نسخ معنی آل مسکین شدن و دربعضے بجائے خویش بودن، و دربعضے درجائے قرار گرفتن، و ہم سه درست است؛ زیرا که مسکین آنست که پیج ندارد، بیا آنچه ، باوکافی بود نداشته ، باشد، باآنکه اورا فقر از حرکت و قوت بازداشته باشد و خوار و حقیر، پس معنی سوم مسکین ملزوم بجائے خویش بودن درجائے قرار گرفتن است. (التوریق)

تصريفه:

تَمَسْكُنَ يَتَمَسْكُنُ تَمَسْكُنَّا فَهُوَ مُتَمَسْكِنِّ الأمر منه تَمَسْكَنْ والنهي عنه لا تَتَمَسْكَنْ

التَّمَنْدُلُ: مسى كرون وست بمنديل، يقال: تمندل الرجل إذامسح بيده المنديل. اعلم أن هذا الباب شاذ، بل من قبيل الغلط على توهم الميم أصلا.

باب چہارم: بر وزن تَفَعْلُةٌ بزيادة التاء قبل الفاء وبعد اللام، چول التعفرة: عفريت شدن يقال: تعفرت الرجل إذا صار عفريتا أي خبيثا.

تصريفه:

تَعَفْرَتَ يَتَعَفْرَتُ تَعَفْرُتًا فَهُوَ مُتَعَفّْرِتُ الأمر منه تَعَفْرَتْ والنهي عنه لاَ تَتَعَفْرَتْ

اعلم أن هذا المثال غريب، وليس في القرآن.

باب مجمم: بر وزن تَفَوْعُلُ بزيادة التاء قبل الفاء والواو بين الفاء والعين، چول التَّجَوْرُبُ: ياتتابه يوشيدن.

تحندل: گفته می شود: تمندل الرحل و تقے که مسح کند مر دبرست خود مندیل را. (من) المندیل: بمعنی دستار خوال وم چه بوے مسح کرده شود. اعلم: بدانکه بتحقیق این باب خلاف استعال است، بلکه از قبیل غلط ست بر تقدیر وجم کردن میم از حروف اصلی، یعنی وجم کردن میم را فاء کلمه، وحالانکه آل زائد ست. سوال: وجه شذوذ این باب چیست؟ جواب: بودن الحاق در اول کلمه؛ زیرا که الحاق در آخر کلمه باشد چنانکه در کلام مصنف قریب ترمی آید. سوال: وجه توجم کردن میم اصلی چیست؟ جواب: نه بودن زیادت حرف در اول کلمه برائے الحاق. سوال: از باب غلط چراست با اینکه تمندل و تمدر ع بمعنی درع پوشیدن، و تمغفر بعنی مغفور چیرن، و تمنطق جمعنی منطقه بستن، و تمسلم بمعنی نامیده شدن به مسلم در کلام عرب آمده ست. جواب: لغات مذکوره در کلام فصحاء بدون میم آمده اند، و معتبر کلام فصحاء است. (منه)

شاذ: زیرا که الحاق در اول کلمه نباشد واینجا در اول کلمه واقع شد. (منه قنوجی عم فیصنه) عفریت شدن: عفریت بالکسر بغایت رسانیده مرچیز ومر د در گذرنده در امور ورسا، ومبالغه کننده درال وزیرک، ودیو قوی بیکل، ومر د خبیث، وسخت کربز. بقال: گفته می شود: تعفرت الرجل مرگاه عفریت شود لیمنی خبیث. هذا المثال: بدانکه شخیق این مثال نا درست و نیست در قرآن مجید.

تصريفه:

تَجَوْرَبَ يَتَجَوْرَبُ تَجَوْرُبًا فَهُوَ مُتَجَوْرِبُ الأمر منه تَجَوْرَبُ والنهي عنه لا تَتَجَوْرَبْ

التَّكُوْثُو بسيار شدن، وليس في القرآن.

باب ششم: بروزن تَفَعُولٌ بزيادة التاء قبل الفاء والواو بين العين واللام چول: التسرول ازار يوشيدن.

تقريفه:

تَسَرُّولَ يَتَسَرُّولُ تَسَرُّولًا فَهُوَ مُتَسَرُّولًا الأمر منه تَسَرُّولُ والنهي عنه لا تَتَسَرُّولُ

التدهور: كذشتن شب، وليس في القرآن.

باب بمنتم: بروزن تَفَيْعُلُ بزيادة التاء قبل الفاء، والياء بين الفاء والعين جول: التَّخَيْعُلُ بيرابن بي آستين يوشيدن.

نفريفه:

تَخَيْعَلَ يَتَخَيْعَلُ تَخَيْعُلاً فَهُوَ مُتَخَيْعِلُ الأمر منه تَخَيْعَلْ والنهي عنه لاَ تَتَخَيْعَلْ

التعیهر: به سامان شدن، التشیطن: نافرمانی کردن. بدانکه این باب در قرآن شریف نیامده است.

التكوش: بسيار شدن، اين معنى برحسب "تاج" است. ودر "صحاح" و"شمس العلوم" گرد بسيار شدن نوشته.

ازار بوشيدن: ودر بعض از ننخ بجائے بوشيدن بوشانيدن واقع است، وآن سهواست؛ زيرا كه نسرول مطاوع سرول و معنی سرولة ازار بوشانيدن ست، پس نسرول ازار بوشيدن باشد. التخيعل: اين معنی موافق كتب معتبره لغت است.

ب سامان شدن: اين معنی از كتب لغت معتبره ثابت نيست، در "منتبی الارب" است، التعيهر: سبک وبدكار گرديدن زن وزنا معودن. (مواوی حكيم سيد محمد عسكری قنوجی عم فيصنه) التشيطن: در "منتبی الارب" بمعنی ديوشدن نافرمانی وسر کش گرديدن است.

باب بشتم: بر وزن تَفَعْلِ بزيادة التاء قبل الفاء والياء بعد اللام كه در اصل تَفَعْلَي بوده است، ضمه لام را بحسره بدل كردند برائ موافقت ياء، پس ضمه برياء دشوار داشته، ساكن كردند، التقاع ساكنيين شد ميان ياء و تنوين، ياء افناد تَفَعْلِ شد، چول التقلسي: كلاه پوشيدن. تصريفه:

تَقَلْسَى يَتَقَلْسَى تَقَلْسِيًا فَهُوَ مُتَقَلْسِ الأمر منه تَقَلْسَ والنهي عنه لا تَتَقَلْسَ

وليس في القرآن.

بدانكه زيادت تاء در اول اين ابواب برائ الحاق نيست، بلكه برائ معنى مطاوعت ست، چنانكه در تدحر ج بود؛ زيراكه الحاق بزيادت حروف در اول كلمه نيامده است. اماآ نكه ملحق به احر بخم باشد دو باب ست، واين مردو باب در قرآن شريف نيامده است. پاپ اول: بر وزن افعنلال بزيادة همزة الوصل قبل الفاء والنون بعد العين و تكرار اللام، چون الإقْعِنْسَاسُ: سخت والين شدن.

التقلسي: یا وریخاساقط نشد که علت سقوط یعنی اجتاع ساکنین موجود نیست، چرا که یا و اگر چه ساکن موجود است، کیکن تنوین که ساکن دوم بود بسبب الف ولام نیامد. تقلیسیا: یا و دریخانهم نیفتاد؛ زیرا که التقاع ساکنین یافته نمی شود چه یا مفتوح است، پس از یک ساکن که تنوین ست چگونه یا حذف خوابد شد. مطاوعت ست: وآل در لغت جمعی فر مانبر داری کردن وساز داری نمودن با دیگرے، ونز د نحات آمدن فعلے پس فعل برائے ولالت بر پذیر فتن مفعول فعل اول که فاعل فعل کانی ست اثر فاعل فعل اول را، ومطاوع گاہے متعدی باشد چنانکه فتعلمه در قول علمت زیدا الفقه فتعلمه یعنی بیاموزانیدم زیر را فقه، پس بیاموخت آنرااز قول "فتعلمه" معلوم شد که زید که مفعول فعل اول ست وفاعل فعل کانی اثر فاعل فعل اول یعنی آموختن فقه بیاموخت آنرااز قول "فتعلمه" معلوم شد که زید که مفعول فعل اول ست وفاعل فعل کانی اثر فاعل فعل اول یعنی آموختن فقه را پذیر فته، وگاه لازم بود چول: جلبیته فتحلیب، یعنی چادر پوشانیدم اورا، پس چادر پوشید قوله: "فتحلیب" ولالت کرد بر این که مفعول فعل اول که چادر پوشیدن باشد پذیرفته، پس آنچه مشهود ست که لزوم به مطاوع لازم باشد خلاف تحقیق است. چنانکه از "جابر بردی" وغیره معلوم می شود. (مولوی سید محمد عسکری قنوجی)

تصريفه:

اِلْعُرِنْكَاكُ: سياه شدن موك. الإعْرِنْكَاكُ: سياه شدن موك.

باب ووم: بروزن إفْعِنْلاء بزيادة همزة الوصل قبل الفاء والنون بين العين واللام والياء بعد اللام چول الإسْلِنْقَاءُ: ستان باز خفتن برانكم إسْلِنْقَاءُ وراصل إسْلِنْقَايٌ بوده است، ياء بعد اللام چول الإسْلِنْقَاءُ: ستان باز خفتن برانكم إسْلِنْقَاءُ وراصل إسْلِنْقَايٌ بوده است، ياء بعد الف افتاد يس بمزه گشت اسلنقاء شد.

تصريفه:

إسْلَنْقَى يَسْلَنْقِيْ إسْلِنْقَاءً فهو مُسْلَنْقِ الأمر منه إسْلَنْقِ والنهي عنه لا تَسْلَنْقِ الاسرنداء غلبه كرون فواب برمروم.

بدان -ألحقك الله تعالى بالصالحين- كه الحاق در لغت جمعنی رسيدن و در رسانيدن ست، ودر اصطلاح الل صرف آنست كه در كلمه حرفے زياده كنند تا آل كلمه بر وزن كلمه ديگر شود، از برائے آئكه معالمه كه با ملحق به كرده شود بالمحق نيز كرده آيد، وشرط الحاق آنست كه مصدر ملحق به موافق باشدنه مخالف.

ستان باز خفتن: [در بهندی چت سونا.] بحسر سین بر پشت خفتن، واین معنی موافق است مر "تاج المصادر" و" قاموس" را؛ چد در "تاج "ترجمه اسلنقاء: بستان خفته وستان خفتن به یک معنی ست. ودر " قاموس " نیز اسلنقاء مفسر بهمال تفییر است که در "تاج" است وستان بحسر و تائے فو قانی در " فرچگ رشیدی " بمعنی به پشت باز افقاده نوشته. و در "مو ید الفضلاء " بر پشت افقاده باشد. و در " بربان قاطع " : برپشت خوابیده آمده. الحقك الله: شامل گرداند تراخدائ بر تر با نیکو کارال. فیز کرده آید: مثل تکسیر و تصغیر در اساء و در سی و زن و جمح و غیره در افعال. فتأسل (مولوی حکیم سید محمد عسکری قنوجی عم فیصنه الحلی) و شرط الحاق: و از ینجاست که حلیب را ملحق بد حرج گویند که مصدر ش لیخی حلیبه موافق د حرجه است، و اعور جو وصوف و قاتل را ملحق بد حرج نه گویند بزیرا که مصادر اینها إحراج و تصریف و مقاتلة است موافق د حرجه نیست.

منشعب منظوم

گوش کن از من ظلوم وجُهول شد مرکب دو نوع شد منقول یک ثلاتی وگر رباعی وال چوں مجرد مزید فیہ شار مطرد وشاذ دال تو آل را اسم نصر و ضرب وسمع وفتح و کرم حسب وفضل ست کاد ہم ور باب رباعی ست ملحق ویا نیست ہمزہ وصل آیدش بر سر کان در آید از وبود نه باب احمرار ہشتم اثاقل اے جوال در حال دانکه ناید بروز جمزه وصل باز تکریم کی تقبل از بر دار پینج میں شد تقابل از بردار غير يک باب بعثرة نايد یک مع حرف وصل یک ہے آل

بعد حمد خدا ونعمت رسول فعل زاں رو کہ از حروف اصول موجزش ہے کئم یہ نظم بیاں سر کے ایں دو قسم را اے بار پس علاتی مجرد ست دو قسم مطرد شد بہ پنج باب علم شاذ را نیست زاند از سه باب یس ثلاتی مزید را شانیست غير ملحق تو اولًا بنگر یاء ناید تو بعد ازی در یاب اجتناب ست ودیگر استنصار باز اخشوشن ست وافعوال تہم اطهر آمد آل بے فصل ينخ باب است اولين إكرام حار میں را مقاتلة بشمار يس رباعي مجرد از زائد بر دو گونه مزید فیه بدال

باب احرنجم است واقشعرار غير باب تدحرج مشمر بابریاعی ست ملحق از ویے گو ملحقش نیز بر دو قشم گزید ہست ہر ہفت باب ہے کم وکاست سرولة خيعلة وشريف خوال ملحقات مزيد گويم بات جمله ابواب آل بباید مشت لیس تمسکن وگر تعفرت وال لیں تخیعل تقلس اے خوشخو بر دو بابش كنيم ختم كلام بهر تنيير حفظ وضبط تمام كردمش نظم با دعا وسلام

لیک آل قشم اولین اے یار دو میں قسم را تو اے ولبر یس ثلاثی مزید فیه که او چول رباعی مجرد است ومزید آنکه ملحق ازال مجرد راست جلبب قلنس تو جورب وال ہفت میں زال ہمہ پود قلسات آنکه ملحق تدحرج گشت التجلب وگر تقلنس خوال يس بحورب بم از تسرول گو وال که ملحق بود به احر نجام بعد خوض تمام واستقراء آمد

بإدداشت

7
New
100
*

يادداشت



ملونة كرتون مقوي		ملونة مجلدة مجلدة	
السراجي	شرح عقود رسم المفتي	(۷ مجلدات)	الصحيح لمسلم
الفوز الكبير	متن العقيدة الطحاوية	(مجلدین)	الموطأ للإمام محمد
تلخيص المفتاح	المرقاة	(۳ مجلدات)	الموطأ للإمام مالك
دروس البلاغة	زاد الطالبين	(۸ مجلدات)	الهداية
الكافية	عوامل النحو	(٤مجلدات)	مشكاة المصابيح
تعليم المتعلم	هداية النحو	(۳مجلدات)	تفسير الجلالين
مبادئ الأصول	إيساغوجي	(مجلدین)	مختصر المعاني
مبادئ الفلسفة	شرح مائة عامل	(مجلدین)	نور الأنوار
هداية الحكمت	المعلقات السبع	(۳مجلدات)	كنز الدقائق
	شرح نخبة الفكر	تفسير البيضاوي	التبيان في علوم القرآن
حارین)	ا هداية النحو رمع الخلاصة والت	الحسامي	المسند للإمام الأعظم
شافي	متن الكافي مع مختصر ال	شوح العقائد	الهدية السعيدية
	رياض الصالحين (غير ملو	أصول الشاشي	القطبي
\		نفحة العرب	تيسير مصطلح الحديث
ون الله تعالٰي	ستطبع قريبا بع	مختصر القدوري	شرح التهذيب
	ملونة مجلدة/	نور الإيضاح	تعريب علم الصيغة
		ديوان الحماسة	البلاغة الواضحة
الجامع للترمذي	الصحيح للبخارى	المقامات الحريرية	ديوان المتنبي
	شرح الجامي	آثار السنن	النحو الواضح (ابتدائيه، ثانويه)

Book in English

Tafsir-e-Uthmani (Vol. 1, 2, 3)

Lisaan-ul-Quran (Vol. 1, 2, 3)

Key Lisaan-ul-Quran (Vol. 1, 2, 3)

Al-Hizb-ul-Azam (Large) (H. Binding)

Al-Hizb-ul-Azam (Small) (Card Cover)

Other Languages

Riyad Us Saliheen (Spanish)(H. Binding)

Fazail-e-Aamal (German) (H. Binding)

Muntakhab Ahdees (German) (H. Binding)

To be published Shortly Insha Allah

Al-Hizb-ul-Azam(French) (Coloured)

فارسى زبان كاآسان قاعده تيسيرالمنطق تاریخ اسلام علم الصرف (اولين، آخرين) تشهيل المبتدي بهشتی گوہر جوامع الكلم مع چهل ادعيه مسنونه فوائد مكيه علم النحو عربي كامعلم (اوّل، دوم، سوم، چهارم) عر بي صفوة المصادر جمال القرآن نحومير صرف مير تعليم العقائد تيسير الابواب سيرالصحابيات نام حق فصول اكبري كريما يندنامه ميزان ومنشعب نماز مدلل پنج سورة سورة ليس نورانی قاعده (چھوٹا/بردا) آسان نماز عم پاره درسی منزل تيسيرالمبتدى

فضائل اعمال منتخب احاديث (اول، دوم، سوم)

مکمّل قرآن حافظی ۱۵سطری بيان القرآن (كتل)

رنگين مجلد

تفسيرعثاني (٢ جلد) خطبات الاحكام كجمعات العام حصن حصين الحزب الاعظم (مهينے کی زتيب پرمکٽل) الحزب الاعظم (ہفتے کی ترتیب پرکمٹل) لسان القرآن (اول، دوم، سوم) معكم الحجاج فضائل حج خصائل نبوی شرح شائل تر مذی تعليم الاسلام (مكتل) بہشتی زیور (تین ھے) بهشتی زیور (مکتل)

رنگین کارڈ کور

حيات المسلمين آ داب المعاشرت زادالسعيد تعليم الدين خير الاصول في حديث الرسول جزاءالاعمال الحجامه (پچھِنالگانا) (جدیدایڈیش) روضة الادب الحزب الأعظم (مينے کارتب پر) (ميبی) آسان أصول فقنه الحزب الأعظم (يفته كارتيب پ) (جيبي) معين الفلسفه معين الاصول عربي زبان كا آسان قاعده